

گلستان در نهضت ملی و کودتای سیاه

غلامرضا خارکوهی^۱

چکیده

یکی از مهمترین مقاطع تاریخ معاصر کشور ما دوران نهضت ملی نفت و کودتای سال‌های پس از آن است. در این دوره مبارزات مردم پس از انقلاب مشروطه برای اولین بار به صورت تظاهرات و میتینگ‌های خیابانی بروز و ظهور کرد و رهبران مذهبی و ملی خاصه آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق هدایت این جریان وسیع اجتماعی را بر عهده داشتند تا اینکه به رغم دشمنی‌های دربار شاه و دول خارجی، نهضت ملی به سرانجام رسید. اما متأسفانه با قدرت یافتن دکتر مصدق و طیف ملی‌گرای او، زحمات و حمایت‌های بی‌شمار مذهبی‌ها خاصه آقای کاشانی و خون شهدای نهضت ملی به فراموشی رفت و دامنه اختلافات آنچنان بالا گرفت که ناامیدی و سرخوردگی بر جامعه سایه افکند.

در این میان سازمان سیا و عوامل دربار شاه مخفیانه به طرح کودتای ۲۸ مرداد در

۱. تاریخ‌نگار انقلاب در استان گلستان



سال ۱۳۳۲ پرداختند و روزگار مردم ایران را به مدت ۲۵ سال سیاه و تباہ کردند. لذا ما در این مقاله (که بخشی از کتاب در دست تألیف «تاریخ سیاسی بیست‌ساله استان گلستان» می‌باشد) به بررسی این موضوع از نهضت ملی تا کودتا و دهه پس از آن به عنوان پیش‌زمینه حرکت انقلاب اسلامی در سال ۱۳۴۱ با تأکید بر حوزه جغرافیایی استان گلستان می‌پردازیم.

کلیدواژه‌ها: نهضت ملی نفت - فداییان اسلام - گرگان - گنبد کاووس - استان گلستان - کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ - محمدرضا شاه - امریکا - اراضی کشاورزی - روستاییان و دهقانان - شاه مزرعه گارد سلطنتی

نگاهی به نهضت ملی و کودتای سیاه

پس از وقوع جنگ جهانی دوم به رغم مصائب و مشکلات ناشی از حضور بیگانگان در ایران، آگاهی و بیداری سیاسی مردم افزایش یافت. به همین خاطر موضوع نفت - به عنوان اصلی‌ترین ذخیره معدنی با ارزش ایران - از سوژه‌های مهمی بود که در گفتمان سیاسی - اجتماعی جامعه، خاصه محافل مذهبی و ملی رواج یافت. این بحث که اگر صنعت نفت در کنترل دولت ایران قرار گیرد بسیاری از مشکلات اقتصادی کشور حل خواهد شد در بین عامه مردم طرفداران زیادی داشت. مخالفت مردم ایران با شرکت نفت انگلیس بسیار شدید بود و رهبران مبارز مذهبی و ملی جامعه هم برای بسیج مردم علیه بریتانیا و شاه و نیز چپاول و غارت نفت ایران به وسیله بریتانیا نهایت استفاده را به عمل آوردند؛ چراکه امتیازات نفتی سال ۱۹۰۱ م که در دوره قاجار به یک مهندس انگلیسی به نام «ویلیام ناکس داریسی» اعطا شده بود بدون مصوبه مجلس شورای ملی آن زمان بود و این یعنی بزرگترین ذخیره مملکتی را بدون مجوز نمایندگان ملت به مدت نیم قرن به یک کشور بیگانه بخشیدن. علاوه بر این شرکت نفت انگلیسی فوق از سال ۱۹۰۱ تا ۱۹۳۳ م حدود ۲۰۰ میلیون دلار از نفت ایران سود برده بود که تنها ۱۰ میلیون دلار از این بابت نصیب ایران شده بود. به اضافه خسارات دیگری هم که ایران از بابت جنگ جهانی اول از انگلستان طلبکار بود و آن کشور بعد از ۲۵ سال هنوز نپرداخته بود. نکته دیگر اینکه از دید مردم ایران قرارداد نفتی سال ۱۹۳۳ م که بین رضاشاه و بریتانیا بسته شده بود هم بهتر از قرارداد ۱۹۰۱ م نبود. ضمن آنکه شرکت انگلیسی تعداد کارکنان غیر ایرانی خود را از ۱۸۰۰ نفر در سال ۱۹۳۳ م به ۴۲۰۰ نفر در سال ۱۹۴۸ م افزایش داد و آموزش فنی و رفاه آنان را فراهم می‌کرد. در حالی که به رغم تعهدات شرکت برای

ارایه خدمات درمانی و مسکن به کارکنان شاساغل، از ارایه این خدمات به مستخدمان ایرانی خودداری می‌ورزید. به همین سبب ۸۰ درصد از کارگران ایرانی در مناطق نفتی فاقد مسکن بودند و شرکت انگلیسی حتی از آموزش فنی به کارکنان ایرانی خود امتناع می‌ورزید.

خلاصه آنکه انگلیسی‌ها تنها از بابت فروش فرآورده‌های نفتی در بازار داخلی ایران بیش از ۵۰۰ درصد سود کرده بودند و تنها در سال ۱۹۵۰م سود شرکت نفت انگلیس بیش از ۱۱۴ میلیون پوند (و سهم ایران شاید ۹ میلیون پوند) بوده است.^۱ آنها حتی نفت ایران را به خود ایران برای مصارف داخلی با چنان قیمت بالایی می‌فروختند که ایران با داشتن آن همه ذخیره نفتی، مجبور شد نفت مورد نیاز خود را از شوروی خریداری نماید!^۲ پس با چنین وضعی ذخایر نفتی ایران نقشی در توسعه و رفاه اقتصادی و اجتماعی ایران نداشت و همه منافع آن به نام ایران ولی به کام بریتانیا می‌رفت. لذا مدتی پس از خروج نیروهای متفقین (امریکا، انگلیس و روسیه) به ویژه ارتش سرخ روس در بهار سال ۱۳۲۵ شمسی، و بیداری مردم و چهره‌های برجسته جامعه نسبت به غارت نفت ایران توسط شرکت‌های انگلیسی و نیز با آگاهی از ظلم‌ها و دخالت‌های سیاسی نامشروعی که این شرکت در مقدرات داخلی ایران می‌کرد به تدریج فریاد اعتراض‌ها بلند شد و نهضت ملی نفت شکل گرفت. هدف از این نهضت کوتاه کردن چنگال طمع کاری انگلستان از ذخایر نفت ایران بود. در این میان جریان ملی‌گرا به رهبری دکتر مصدق و طیف مذهبی به رهبری آیت‌الله کاشانی در داخل و خارج فعالیت وسیعی را آغاز کردند. گرچه شاه و درباریانش و انگلستان و نوکران داخلی‌اش به شدت مخالف ملی شدن صنعت نفت بودند، اما وحدت سیاسی مذهبی‌ها و ملیون در این موضوع موجب مشارکت گسترده مردم مسلمان در نهضت ملی شد؛ به طوری که حتی نواب صفوی با همه اختلافات سیاسی و عقیدتی که با ملی‌گراها داشت به دفاع از نهضت ملی شدن نفت پرداخت. مرحوم آیت‌الله سید حبیب‌الله طاهری گرگانی می‌گوید:

فدایان اسلام نقش خوبی در آن ایفا کردند. مرحوم آیت‌الله کاشانی هم که قبلاً به لبنان تبعید شده بود به ایران بازگشت و به مسائل سیاسی دامن زد. تحولات اجتماعی بیشتر شد. این مسائل در حوزه قم هم تأثیر

۱. منصور معدل، طبقه، سیاست و ایدئولوژی در انقلاب ایران، ترجمه محمدسالار کسرابی، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۲، ص ۵۳-۵۲.
۲. همان، ص ۵۴.





می گذاشت و لذا تحرکات مرحوم کاشانی و نواب صفوی^۱ و نهضت ملی موجب شد که حوزه علمیه هم به شکل عام وارد مسائل اجتماعی شود. من در آن موقع طلبه ۱۷-۱۸ ساله‌ای بودم و از همان سال‌ها با فداییان اسلام آشنا شدم چون نواب صفوی به قم می‌آمد و سخنرانی می‌کرد و من هم در سخنرانی‌هایش شرکت می‌کردم. حتی اولین باری که مرحوم عبدالحسین واحدی به قم آمد و در مدرسه فیضیه سخنرانی کرد من در سخنرانی‌اش حاضر شدم و تأثیر خوبی در من گذاشت. آن روز کلیه طلبه‌ها از حجره‌هایشان بیرون آمدند و جمع شدند و از سخنان مرحوم واحدی بهره بردند. علاوه بر این من کم و بیش با بعضی از فداییان اسلام ارتباط داشتم و به صورت هوادار در جلسات سخنرانی آنها شرکت می‌کردم. ولی نه به عنوان عضو، بلکه یک سمپات به حساب می‌آمدم و چه بسا فکر می‌کردم که خود من هم جزء فداییان هستم. واقعاً مرحوم نواب صفوی یک عنصر استثنایی برای تهییج افکار عمومی بر علیه حکومت پهلوی بود. ایشان در نقل و تشریح مصائبی که برای مسلمان‌ها پیش آمده بود محکم ایستاده بود. چون ایشان جوشش مذهبی زیادی داشت و گفتارشان هم خیلی مهیج و تأثیرگذار بود. او با شور و حرارت زیادی سخنرانی می‌کرد؛ به طوری که اگر یک ساعت هم انسان پای سخنانش بود خسته نمی‌شد. قدرت و نفوذ کلامش همراه با مطالبی که با آن روحیه و مصائبی که در آن دوره با هیجان بیان می‌کرد در مخاطب تأثیر زیادی می‌گذاشت. سخنرانی‌هایش فوق‌العاده جذاب بود. من کسی را به یاد ندارم که سخنرانی‌هایش به اندازه سخنرانی‌های مرحوم نواب صفوی جاذبه داشته باشد. جاذبه‌اش عجیب بود. مخصوصاً در میان

۱. حجت‌الاسلام و المسلمین سید مجتبی میرلوحی معروف به نواب صفوی فرزند سید جواد در سال ۱۳۰۳ شمسی متولد شد و پس از اتمام دوره ابتدایی، به آموختن دروس حوزه پرداخت. در ۱۷ آذرماه سال ۱۳۲۱ ش اولین سخنرانی خود را در خصوص هجوم اجانب و تهدید بنیادهای مذهبی ایراد کرد و تظاهراتی به سوی مجلس به راه انداخت. مدتی بعد جهت تحصیل علوم دینی به نجف اشرف عزیمت نمود. او با مطالعه یکی از کتاب‌های کسروی که در آن به حضرت امام جعفر صادق (ع) توهین شده بود، حکم ارتداد نویسنده را از آقا حسین قمی می‌گیرد و جهت ادای تکلیف روانه وطن گردید و گروه فداییان اسلام را تشکیل داد. نواب صفوی در رفت و آمد به حوزه علمیه قم با امام خمینی و فرزندان ایشان آشنا گردید و در نهایت مجذوب اندیشه‌های ایشان شد. او در تیرماه ۱۳۳۰ در زمان نخست‌وزیری دکتر مصدق دستگیر شد که با سرنگونی مصدق او و یارانش آزاد شدند. نواب با صدور اطلاعیه‌ای حرکت مصدق را در جهت تحکیم مبانی ظلم و بر خلاف مصالح عمومی کشور قلمداد کرد. بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ نقشه تطمیع نواب صفوی از سوی شاه ناکام ماند و چند روز پس از ترور حسین علاء، نواب دستگیر و به اعدام محکوم شد که در ۲۷ دی‌ماه سال ۱۳۳۴ حکم اعدام اجرا گردید.



طلبه‌های جوان و جوانان غیر طلبه، اثر بسیار خوبی داشت.^۱ این نهضت در حالی روز به روز گسترش می‌یافت که ملی‌گراها به رهبری دکتر مصدق و مذهبی‌ها به رهبری آیت‌الله کاشانی از اتحاد محکمی با هم در مقابل دربار شاه و دولت‌های مستعجل او برخوردار بودند. مردم هم که در اوج فقر ناشی از حکومت رضاخان و بعد هم خسارات جبران‌ناپذیر متفقین و بی‌کفایتی محمدرضاشاه به سر می‌بردند و از انگلستان و دخالت‌های او در امور داخلی و چپاول نفت - که شریان اصلی اقتصاد نابسامان ایران بود - خسته شده بودند، با جان و دل از نهضت ملی استقبال نمودند. از سوی دیگر روزنامه‌ها هم به عنوان رسانه‌های مکتوب و تأثیرگذار، هر روز با عناوین تازه‌ای منتشر می‌شدند و به روشنگری می‌پرداختند. در استان گلستان هم مردم با تأسی از افکار دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی به برگزاری میتینگ‌ها و تجمعات انقلابی می‌پرداختند و نسبت به نهضت ملی ابراز علاقه و از آن حمایت می‌کردند و اعلامیه‌های سیاسی علیه رژیم در اینجا هم پخش می‌شد و سخنرانان به دفاع از نهضت ملی کردن صنعت نفت و افشای جنایت‌های رضاخان و عواملش و نیز استعمارگری و چپاولگری‌های انگلستان می‌پرداختند و مردم را برای مشارکت هر چه بیشتر در این قیام ملی تحریک و تحریض می‌نمودند.^۲ مردم و بسیاری از احزاب سیاسی و مذهبی هم در سراسر کشور با راهپیمایی و میتینگ و تومار و اطلاعیه به حمایت از طرح ملی شدن نفت می‌پرداختند. به طوری که فلکه شهرداری گرگان یکی از مهمترین پاتوق‌های حامیان نهضت ملی در استان گلستان بود. در این میان انگلستان که از ملی شدن نفت ایران بیشترین خسارت را می‌دید علیه کشور ما به دادگاه بین‌المللی لاهه شکایت کرد که با پی‌گیری‌ها و ارایه اسناد و استدلال‌های حقوقی هیئت ایرانی، دادگاه خود را فاقد صلاحیت برای رسیدگی به این موضوع اعلام کرد. در واقع این موضوع که موجب شکست انگلستان در اختلاف با کشور ایران بود حقانیت ملت ایران را در جهان برای احقاق حقوق خود در قضیه ملی کردن صنعت نفت به اثبات رساند. وقتی این خبر از رادیوی ایران و سایر رسانه‌ها منتشر شد موجی از خوشحالی و جشن شادمانی به راه افتاد. به دنبال آن آیت‌الله کاشانی هم طی پیامی از مردم خواست تا «به شکرانه این موفقیت که به عنایت پروردگار و استعانت بی‌نظیر شما به دست آمده جشن عمومی برقرار نمایند.»

۱. غلامرضا خارکوهی، *خاطرات آیت‌الله سید حبیب‌الله طاهری گرگانی*، تهران، سوره مهر، ۱۳۸۸، ص ۵۳-۵۲.

۲. البته در نهضت ملی هم مثل انقلاب اسلامی بیشتر شرکت‌کنندگان و گردانندگان آن در استان گلستان جوان‌ها بودند و این از ویژگی‌های مشترک نهضت ملی و نهضت امام خمینی (س) محسوب می‌شود.



به این مناسبت مردم استان گلستان هم مثل همه جای کشور به خاطر این پیروزی به جشن و شادمانی پرداختند و مراسم و مجالس مختلفی در این باره برپا نمودند. یکی از جشنواره‌ها در ساعت ۷ بعد از ظهر مورخ اول مرداد سال ۱۳۳۱ش در سالن شاهپور غلامرضا پهلوی سابق (شهید بیدر نامی) گرگان توسط شهرداری برپا شد:

آقای...

به مناسبت پیروزی ملت ایران در دادگاه لاهه مجلس جشنی در ساعت هفت بعد از ظهر امروز (۳۱/۵/۱) در سالن شهرداری تشکیل می‌شود. خواهشمند است با تشریف‌فرمایی خود و مشارکت در این شادمانی‌ها شهرداری گرگان را متشکر فرمایید.

شهردار گرگان - مهندس داودی^۱

بالاخره نهضت ملی پیروز شد و تابلوهایی که در سر در نفت‌فروشی‌های گرگان به نام «شرکت نفت ایران و انگلیس» بود به نام «شرکت ملی نفت ایران» تغییر نام داد و نام انگلیس برای همیشه از تابلوهای نفتی ایران پاک شد. مردم از این استقلال و موفقیت خوشحال شدند. به ویژه آنکه با حمایت‌های خود موفق شده بودند قوام را به زیر کشند و دکتر مصدق را نیز برخلاف نظر شاه بر مسند نخست‌وزیری و ریاست عالی هیئت دولت برسانند. اما از آنجا که از یک طرف دست‌های پنهان امریکا و انگلیس بیکار ننشستند و از سوی دیگر تفرقه‌افکنان بین مصدق و کاشانی اختلاف انداختند، به طوری که آقای دکتر مصدق و وزرایش جایگاه و نفوذ روحانیت به ویژه آیت‌الله کاشانی را در میان مردم ندیده گرفتند و تقیدی نسبت به اجرای احکام اسلامی در این کشور مسلمان نشان نمی‌دادند و حتی مدتی شهید نواب صفوی - رهبر گروه فداییان اسلام - را (که نقش مهمی در دفاع از نهضت ملی و کارنامه درخشانی در مقابله و سرکوب عوامل دست‌نشانده بیگانه و دربار شاه داشت) به زندان افکند. لذا این سهل‌انگاری‌های مصدق و عواملش موجب کاهش محبوبیت عمومی و دل‌سردی روحانیت متنفذ در میان مردم شد.^۲

مرحوم آیت‌الله سید حبیب‌الله طاهری گرگانی می‌گوید:

۱. رحمت‌الله رجایی، مقدمه‌ای بر پیشینه شهرداری گرگان، گرگان، بی‌نا، ۱۳۸۷، ص ۵۴.
 ۲. غلامرضا خارکوهی، گلستان در انقلاب، ج ۱، در دست چاپ.



جریان ملی شدن صنعت نفت با همکاری آیت‌الله کاشانی و مصدق^۱ و اقلیت تندرو در مجلس به وقوع پیوست. ولی متأسفانه با دخالت سیاستمدارهای خارج از کشور بین مصدق و کاشانی جدایی افتاد. همچنین مصدق که با حرکت و حمایت آیت‌الله کاشانی بعد از ۳۰ تیر سال ۱۳۳۱ دوباره به مقام نخست‌وزیری رسید، موقعی که شاه قوام‌السلطنه^۲ را به جای مصدق به مسند نخست‌وزیری نشانند، یادم است که قوام‌السلطنه اعلامیه بسیار خشک و تندی صادر نمود که من از طریق رادیو شنیدم که سیاست از دین جداست و روحانیت حق دخالت در مسائل سیاسی کشور را ندارد و شاید این جمله، عین جمله اعلامیه بود، من مخالفان را به چوبه دار می‌کشم.

آنها به این شکل خواستند جلوی حرکت مردمی مخالفان رژیم را بگیرند که آیت‌الله کاشانی شخصاً وارد صحنه راهپیمایی شد و در تظاهرات شرکت کرد و ملت هم به دنبال او وارد صحنه شدند و در حقیقت این آب از جوی رفته‌ای بود که با حرکت و تلاش مرحوم آیت‌الله کاشانی دوباره برگشت. اما متأسفانه مصدق قدر این زحمات

۱. دکتر محمد مصدق در تاریخ ۱۴/۲/۱۲۵۸ در یک خانواده اشرافی و درباری به دنیا آمد. پس از طی تحصیلات ابتدایی و متوسطه در سن ۱۷ سالگی تصدی استیفای خراسان به وی محول شد. در ۲۵ سالگی به تشکیلات جامع آدمیت پیوست و فراماسون شد. پس از پایان مشروطه اول جهت ادامه تحصیل رهسپار اروپا شد و از دانشگاه نوزاتل سوییس موفق به اخذ دکترای حقوق و جواز و کالت گردید. او در دوره جوانی نیز به مناسبت ریشه اشرافی که داشت از مقامات و پست‌های ابرومندی در دستگاه‌های دولتی برخوردار بود. بعد از روی کار آمدن و به قدرت رسیدن رضاشاه با توجه به خون و سلول قاجاری که در وجود خود داشت و از تحصیلات فرنگی سطح بالایی نیز برخوردار بود تاب سلطنت و قدرت رضاشاه را نیاورد و با او به مخالفت پرداخت و مورد غضب او قرار گرفت. او تا سال ۱۳۲۹ سمت‌های مختلف دولتی را تجربه کرد. تا اینکه در تاریخ ۱۲/۲/۱۳۳۰ با تلاش آیت‌الله کاشانی به نخست‌وزیری رسید و کابینه تشکیل داد. اما به خاطر خودرایی و بی‌اعتنایی به اعتقادات مذهبی مردم و بدرفتاری با آیت‌الله کاشانی و شهید نواب صفوی، عاقبت مصدق پس از حدود ۲۸ ماه زمامداری، در تاریخ ۲۸/۵/۳۲ با کودتای سازمان سپاه امریکا برکنار و بعد محاکمه و خانه‌نشین شد و در تاریخ ۱۴/۱۲/۱۳۴۵ درگذشت.

۲. احمد قوام معروف به قوام‌السلطنه متولد سال ۱۲۵۲ و متوفی سال ۱۳۳۴ می‌باشد. او از دولتمردان عصر قاجار و شوهر اول اشرف، دختر رضاحان بود و پس از شهر یور ۱۳۲۰ چندبار به نخست‌وزیری رسید. او از نوکران چشم و گوش بسته سلسله پهلوی بود و مخالف آیت‌الله کاشانی و مصدق بود. در تاریخ ۲۵ تیرماه سال ۱۳۳۱ شاه او را به جای مصدق به نخست‌وزیری منصوب کرد که با مخالفت شدید مردم به رهبری آیت‌الله کاشانی مواجه شد؛ به طوری که با صدور اعلامیه مرحوم کاشانی قشرهای مختلف مردم، روز ۳۰ تیرماه سال ۱۳۳۱ کسب و کار شخصی و اداری خود را تعطیل نمودند و به خیابان‌ها ریختند و می‌رفت که این حرکت به یک انقلاب فراگیر تبدیل شود و حتی عده زیادی از مردم با گلوله‌های مأموران شاه شهید و مجروح شدند. تا اینکه در عصر این روز قوام مجبور به استعفا شد و مصدق مجدداً با فداکاری مردم به رهبری کاشانی به نخست‌وزیری رسید. غلامرضا خار کوهی، گلستان در انقلاب، همان.



پس از وقوع جنگ جهانی دوم به رغم مصائب و مشکلات ناشی از حضور بیگانگان در ایران، آگاهی و بیداری سیاسی مردم افزایش یافت. به همین خاطر موضوع نفت - به عنوان اصلی ترین ذخیره معدنی با ارزش ایران - از سوژه های مهمی بود که در گفتمان سیاسی - اجتماعی جامعه، خاصه محافل مذهبی و ملی رواج یافت. این بحث که اگر صنعت نفت در کنترل دولت ایران قرار گیرد بسیاری از مشکلات اقتصادی کشور حل خواهد شد در بین عامه مردم طرفداران زیادی داشت

و حمایت های آیت الله کاشانی را ندانست.^۱ در آن ایام احزاب سیاسی مختلفی هم در گرگان دفتر و فعالیت داشتند؛ از جمله حزب دموکرات بود که به گفته آقای محمدباقر علاءالدین (یکی از پیرمردان گرگانی) این حزب توسط قوام السلطنه تأسیس شده بود و دفتر آن در طبقه دوم ساختمان قدیمی بازار امام گرگان (واقع در حاشیه فلکه شهرداری) قرار داشت. حتی مردم برای ابراز مخالفت با قوام السلطنه به گردن سگی کراوات بسته و عینکی به چشمش زده بودند تا شبیه به قوام درآید و او را در خیابان رها کرده بودند و شعار می دادند: مرده باد قوام السلطنه.

به گفته او نیروی سوم هم در گرگان دفتر داشت که محلش در طبقه دوم ساختمانی در راسته زرگری های فعلی خیابان امام خمینی گرگان بود که در حال حاضر خراب شده است. چون نیروی سوم طرف آیت الله کاشانی و مصدق بود، تمام متدینین گرگان طرفدار این حزب بودند. نیروی سومی ها دور فلکه شهرداری جمع می شدند و سخنرانی می کردند و شعار می دادند. حتی اینها گاهی اوقات می رفتند و در اداره پست علیه شاه و به نفع آقای کاشانی و مصدق متحصن می شدند و از آنجا خواسته های خود را به تهران تلگراف می زدند.^۲ علاوه بر این حزب ایران نیز در گرگان فعال بود و از مصدق طرفداری می کرد. چنانکه فتح الله جلالی وزیر کشور طی نامه ای محرمانه - مستقیم در تاریخ ۱۰/۹/۱۳۳۶ ش خطاب به علاء وزیر دربار شاهنشاهی خاطر نشان کرد که «آقای شیرخانی در تاریخ ۲۸/۱۰/۳۴ به سمت فرماندار گرگان منصوب گردیده اند... طبق پرونده متشکله آقای شیرخانی فرماندار گرگان از افراد حزب ایران و از طرفداران جدی دکتر مصدق می باشد که قبل از ۲۸ مرداد ۳۲ فرماندار آبادان بوده و چون علیه مقام شامخ سلطنت اقداماتی نموده بود، بعد از قیام ملی ۲۸ مرداد ۳۲... از آبادان تعویض و تنبیه می شود... برابر گزارش سپاه یکم ارتش [مرکز،

۱. غلامرضا خارکوهی، *خاطرات آیت الله حبیب الله طاهری گرگانی*، همان، ص ۵۸-۵۷.

۲. مصاحبه مؤلف با آقای محمدباقر علاءالدین.

او به عنوان فرماندار [از تاریخ ورود به گرگان نیز با افراد حزب ایران و طرفداران دکتر مصدق دایماً در تماس می‌باشد].^۱

البته احزابی هم مثل سومکا در گرگان بودند که مخالف نهضت ملی بودند و به عنوان بازوی تبلیغاتی شاه عمل می‌کردند.

سقوط مصدق، ظهور دیکتاتوری

در واقع رفتارهای سیاسی و مدیریتی آقای مصدق و دولتش درست در جهت انزوای سیاسی و اجتماعی روحانیت و انقلابیون مذهبی صورت می‌گرفت که نتیجه آن، در وهله اول تضعیف دولت و از دست دادن پشتوانه عظیم مردم مسلمان و در وهله دوم خوشحالی عوامل دربار و امریکا و انگلیس بود که زمینه را برای اجرای کودتای شوم ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ فراهم کرد.

طرح سرنگونی دولت مصدق در مرحله نخست با شکست کودتاگران در ۲۵ مرداد سال ۳۲ مواجه شد و در پی آن محمدرضا شاه که از تهران خارج شده بود، از رامسر به عراق و سپس ایتالیا گریخت. مجسمه‌های او و پدرش در تهران و شهرستان‌ها پایین آمد^۲ و تصاویر خانواده سلطنتی از اماکن عمومی برچیده شد.^۳ آقای سید محمد کاظم مداح می‌گوید:

پس از فرار شاه مردم آماده و به هیجان آمده گرگان، که خبر شکست کودتای نظامی را شنیده بودند جشن گرفتند و به خیابان‌ها ریختند. شیرینی و شکلات پخش کردند. سواری‌ها و اتوبوس‌ها بوق زنان با چراغ روشن مملو از جمعیت که شعار می‌دادند مرگ بر شاه... در حرکت بودند که تا ظهر ۲۸ مرداد این شادمانی ادامه داشت.

پس از فرار شاه و شادی زودگذر مردم، جو و فضای ایجادشده خبر

۱. در ادامه این نامه چنین آمده است: «فرمانده لشکر [پادگان ارتش] آگرگان گزارش نموده که ادامه خدمت آقای شیرخانی در گرگان صلاح نمی‌باشد.» / *حزب سیاسی در ایران (حزب ایران، حزب سعادت ملی ایران)*، روح‌الله بهرامی (به کوشش)، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۲۸۵؛ در نتیجه وی به خاطر همین اتهام یک سال و نیم بعد از انتصابش از مسئولیت فرمانداری گرگان عزل و به تهران فراخوانده شد. سپس او به مقامات مختلف کشور نامه‌نگاری کرد و اتهام فوق را تکذیب نمود. اما گویا تأثیری نداشت.

۲. آن زمان ظاهراً فقط یک مجسمه از پهلوی‌ها در گرگان بود.

۳. اما در سه روز آینده، ناگهان رویدادها در مسیری دیگر قرار گرفت. کودتای دوم در ۲۸ مرداد به سقوط دولت ملی مصدق و روی کار آمدن دولت نظامی فضل‌الله زاهدی منجر شد و شاه آخرین روز مرداد ماه به ایران بازگشت و بار دیگر قدرت را به دست گرفت. زینب احیایی، *مستشاران آمریکایی در ایران به روایت اسناد*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴، ص ۲۱-۲۰.



از تزلزل و سازشکاری می‌داد. به این ترتیب مراکز توطئه در جای خود بودند و فعالیت هم داشتند. عمال سیاه در سفارت امریکا و اداره اصل ۴ (که شعبه‌ای از این اداره در گرگان بود)^۱ با خیال راحت به توطئه‌چینی اشتغال داشتند و کسی هم متعرض آنها نبود. پست‌های فرماندهی ارتش در دست‌های نامطمئن بود. افرادی با فرمان شاه نزد فرماندهان نظامی اصفهان و کرمانشاه و گرگان (گویا نزد سرهنگ معززی یکی از فرماندهان پادگان گرگان)، برای جلب موافقت آنها جهت انجام کودتا فرستاده شدند.

کودتاچیان صبح روز ۲۸ مرداد کارشان را آغاز کردند. در گرگان چماق به دستان شاه با حمایت علنی ارتش ساعت حدود یک و نیم - دو بعد از ظهر به صورت پراکنده از نقاط مختلف شهر به خصوص از محله شازده قاسم گرگان به طرف خیابان پهلوی و فلکه شهرداری به راه افتادند شعارشان زنده باد شاه و مرگ بر مصدق بود. در میان جمعیت شاهدوست هم زنان بودند و هم مردان. آقای رمضان کلانتری یکی از لیدرهای این جمعیت بود که در میان راننده‌ها نفوذ زیادی داشت. شاهدوست‌ها وقتی به فلکه شهرداری گرگان رسیدند جمعیتشان به

۱. با خاتمه جنگ جهانی دوم که امریکا به عنوان ابرقدرت جهانی، آشکارا در پی اهداف امپریالیستی برآمد، جنگ سرد میان دو اردوگاه سوسیالیسم و سرمایه‌داری آغاز شد. امریکا تلاش کرد با کمک‌های خارجی به غرب و شرق، حوزه اقتدار و نفوذ خود را در مقابل رقیب گسترش دهد. ازین احیایی، همان، ص ۴۵ به دنبال اعلام دکتترین ترومن، دولت امریکا ابتدا در سال ۱۹۴۷ م (۱۳۲۶ ش) برنامه مارشال را برای کمک‌های اقتصادی به اروپای غربی اعلام کرد سپس در سال ۱۹۴۹ م (۱۳۲۷ ش) برنامه «اصل چهار ترومن» را عنوان کرد که هدف آن اعطای کمک‌های فنی و مالی به کشورهای عقب‌مانده جهان سوم بود. «عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تاریخ روابط خارجی ایران، تهران، نو، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۴۴» اما هدف اصلی این کمک‌ها نفوذ در این جوامع بود. امریکا در پس این کمک‌های به‌ظاهر انسان‌دوستانه به دنبال اهداف سیاسی و تبدیل کشورهای فقیر و جنگ‌زده مثل ایران به مستعمرات سیاسی نوین خودش بود. چنانکه وزیرمختار امریکا در ایران طی تلگرافی در ۱۲ مرداد ۱۳۲۱ به معاون وزیر خارجه کشورش نوشت: «به زودی ما در وضعی خواهیم بود که عملاً ایران را اداره خواهیم کرد.» «عبدالرضا هوشنگ مهدوی، سیاست خارجی ایران، تهران، پیکان، ۱۳۸۴، ص ۸۹» امریکا حتی با آنکه مصدق از او تقاضای کمک کرده بود و ملی‌گراهایی مثل او تمایل به امریکا بودند ولی باز امریکا هیچ‌گاه صراحتاً به حمایت از نهضت ملی ایران نپرداخت بلکه ابتدا به میانجی‌گری بین ایران و انگلیس پرداخت و سپس به مخالفت با ملی شدن نفت ما پرداخت و بعد هم با انجام کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ دولت ملی مصدق را سرنگون کرد. «مارک ج. گازیوروسکی، مقدمه سرهنگ غلامرضا نجاتی بر کتاب سیاست خارجی امریکا و شاه، ترجمه جمشید زنگنه، تهران، رسا، ۱۳۷۱، ص ۲۴» اما برخلاف تمایل مصدق و سایر ملی‌گراها به امریکا، آیت‌الله کاشانی مخالف نفوذ آن دولت در ایران بود؛ چنانکه هندرسن سفیر کبیر امریکا در میهن ما عقیده داشت: «آیت‌الله کاشانی «برای منافع امریکا و دول غربی در ایران عنصر خطرناکی به شمار می‌رود». «اسید جلال‌الدین مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، به نقل از نشریات اسیون و فیگارو (آوریل ۱۹۵۲ م - فروردین سال ۱۳۳۱) ترجمه تفسیری دکتر حسین ابوترابیان، ج ۱»

حدود دو، سه هزار نفر می‌رسید.

حتی آن روز شهربانی گرگان توسط شاهدوست‌ها محاصره شد و اداره پست را که کنار آن بود اشغال کردند و شیشه‌های داروخانه پطروس (واقع در خیابان پهلوی گرگان) را شکستند. جالب اینجاست کلیه تظاهرات چماق به دستان شاه، توسط قوای انتظامی حمایت می‌شد. علاوه بر این شاهدوست‌ها سوار بر ماشین‌های رو باز با فریاد زنده باد شاه و مرده باد مصدق... به طرف پادگان ارتش گرگان می‌رفتند و در آنجا همه تظاهرکنندگان با شربت و شیرینی و شکلات پذیرایی می‌شدند.^۱ مخالفین شاه و طرفداران مصدق در استان گلستان به ویژه گرگان تار و مار شدند و شاهدوست‌ها با حمایت مأموران امنیتی مخالفان را دستگیر کردند و به باد کتک می‌گرفتند. صبح روز کودتا عده‌ای درود بر مصدق می‌گفتند و بعد از ظهر درود بر شاه. حتی در جریان این کودتا به گفته آقای محمدباقر علاءالدین روز ۲۸ مرداد یکی از جوانان گرگان به نام قربان عرب به ضرب گلوله دشمنان نهضت ملی تیر خورد و شهید شد.^۲ و ۲، ۳ نفر هم با تیر زخمی شدند.^۳

اوضاع گنبد کاووس هم آن روز خیلی آشفته بود. چنانکه آقای علی اصغر سپهر یکی از شاهدان عینی وقایع این شهر در خاطرات خود می‌گوید:

در یکی از روزهای گرم تابستان که بعدها به نام ۲۸ مرداد ۳۲ جایگاه مهمی را در تاریخ کشورمان به خود اختصاص داد، حدود ساعت ۱۰ صبح با سر و صداهای زیادی که از خیابان‌های اطراف خانه‌مان به گوش می‌رسید... من هم از خانه بیرون آمدم. مردم زیادی را دیدم که بعضی فریاد می‌کشیدند و بعضی آرام بودند. اما همگی یک چیز می‌گفتند: زنده باد مصدق، مرگ بر شاه. من در آن سن و سال اندک نمی‌فهمیدم آنها چه می‌گویند، اما به تبعیت از آنها من هم شروع کردم با صدایی ریز، ولی بسیار بلند، فریاد زدم: مرگ بر مصدق، زنده باد شاه. که ناگهان یک نفر دستش را گذاشت جلوی دهانم و گفت خفه شو، پسر! بگو مرگ بر شاه، زنده باد مصدق...

۱. انقلاب، ش ۹۱ و ۹۲، مرداد ۱۳۸۹، ص ۶.

۲. شهید قربان عرب متولد ۲۶ دی‌ماه سال ۱۳۱۳ شمسی بود که در هنگام شهادت حدود ۲۹ سال سن داشت. مزار این شهید عزیز در شمال قطعه شهدای گرگان واقع در امامزاده عبدالله قرار دارد.

۳. مصاحبه مؤلف با آقای محمدباقر علاءالدین.





خودم را کمی به عقب کشیدم و گفتم: چه فرقی می‌کند؟! و بعد فرار کردم و رفتم جلوتر دیدم، چند نفر را با مشت و لگد کتک می‌زنند و مرتب به او می‌گویند: مزدور پست. و آن مرد هم در حالی که کتک می‌خورد، فریاد می‌زد که شماها همه خائن هستید.

هنوز داشتیم این صحنه را با تمام وجود تماشا می‌کردم که دیدم یک نفر با سرعت می‌دود و چند نفر هم او را دنبالش می‌کنند و می‌گویند: بگیریدش، بگیریدش، شاهدوست است.

فریادهای زنده‌باد مصدق و مرگ بر شاه همچنان ادامه داشت تا اینکه به میدان مرکزی شهر گنبد رسیدیم. من به اقتضای سن و شرایط موجود یکی از تیرهای چوبی چراغ برق را با سرعت بالا رفتم و کاملاً بر اوضاع و جمعیت اشراف پیدا کردم. در همین لحظه ناگهان داروخانه حاشیه میدان شهر (که الان نامش یادمان نیست) مورد هجوم مردمانی خشمگین قرار گرفت که فریاد می‌زدند و صاحب آن داروخانه را شاهدوست می‌نامیدند. در یک چشم بر هم زدن داروها و آنچه که در آن داروخانه وجود داشت به بیرون پرتاب گردید. من که بالای تیر برق روبه‌روی داروخانه و تماشاچی صحنه بودم، ناگهان دیدم قوطی کوچکی از درون داروخانه به طرف آسمان با شتاب در حال پرواز است، دست دراز کردم و قوطی را روی هوا گرفتم و دقایقی بعد جمعیت محل را ترک نمودند. من هم از تیر چوبی چراغ برق پایین آمده و خوشحال از غنیمت به دست آمده راهی منزل شدم... تا اینکه حدود ساعت ۴/۵، ۵ بعد از ظهر همراه مرحوم پدرم از خانه بیرون آمدیم. باز هم سر و صدای فراوان بود. باز هم عده‌ای، بعضی را زیر مشت و لگد گرفته بودند، که بعضی‌ها را شناختم چون صبح هم بودند و باز هم شعار می‌دادند... اما این را فهمیدم که شرایط فعلی با شرایط صبح فرق دارد. «جای کلمات با هم عوض شده است» زنده‌باد شاه و مرگ بر مصدق این شعار بعد از ظهر بود. خیلی تعجب کرده بودم.^۱

حتی توده‌ای‌ها هم به جای مقابله با کودتاگران فرار می‌کردند. چنانکه مرحوم علی کریمیان می‌گفت: «آن روز توده‌ای‌ها [در گرگان] از ترس جانانشان دنبال سوراخ موش

می‌گشتند!^۱ حتی برخی از آنها با چادر زنانه فرار کردند. چنانکه خانم رحیم اربابی از گرگان می‌گوید:

روز ۲۸ مرداد من وقتی از بیرون وارد منزل شدم متوجه شدم که مردی اجنبی در پشت پرده اتاق ما قایم شده است. خیلی ناراحت شدم و فوراً موضوع را به مادرم اطلاع دادم. بعد فهمیدم که این مرد آقای میر حسینی همسایه دیوار به دیوار ماست که چون عضو حزب توده بوده شاهدوست‌ها آن روز به درب

نهضت ملی شدن صنعت نفت در حالی روز به روز گسترش می‌یافت که ملی‌گراها به رهبری دکتر مصدق و مذهبی‌ها به رهبری آیت‌الله کاشانی از اتحاد محکمی با هم در مقابل دربار شاه و دولت‌های مستعجل او برخوردار بودند. مردم هم که در اوج فقر ناشی از حکومت رضاخان و بعد هم خسارات جبران‌ناپذیر متفقین و بی‌کفایتی محمدرضاشاه به سر می‌بردند و از انگلستان و دخالت‌های او در امور داخلی و چپاول نفت - که شریان اصلی اقتصاد نابسامان ایران بود - خسته شده بودند، با جان و دل از نهضت ملی استقبال نمودند

خانه‌اش آمده بودند تا او را بگیرند که او هم از ترس جاننش از بالای دیوار با اجازه مادرم وارد منزل ما شده تا پنهان بماند. او تا شب در منزل ما باقی ماند اما دوستانش آخر شب او را با چادر زنانه از آنجا به جای دیگر بردند.^۲

البته برخی هم از اینکه می‌دیدند شاه بازگشته و توده‌ای‌های کمونیست وابسته به شوروی سرکوب می‌شدند خوشحال بودند. خانم عدرا نخعی یکی از زنان مسن گرگان می‌گوید:

وقتی کودتای ۲۸ مرداد پیروز شد شاه به ایران آمد ما خوشحال شدیم. بعد مردم به جان توده‌ای‌ها افتادند و حتی از دیوارهای خانه‌ها و ساختمان‌های آنها بالا می‌رفتند و آنها را می‌گرفتند و کتک می‌زدند. البته حزب توده ساختمان‌های زیادی در گرگان داشت ولی ساختمان اصلی آنها نبش فلکه شهرداری در طبقه دوم بود.^۳

۱. گفت‌وگوی آن مرحوم با مؤلف.

۲. گفت‌وگوی نامبرده با مؤلف.

۳. مصاحبه مؤلف با نامبرده.





حتی کودکان هم شور انقلابی داشتند و علاقه‌مند به حکومت ملی دکتر مصدق بودند. آقای حاج عزت عرب در خاطراتش چنین می‌گوید:

در زمان کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ من کودک ۱۲ ساله‌ای بودم که در مغازه شوهر خاله‌ام که یک توده‌ای ضد شاه بود کار می‌کردم. مغازه او در بازار کهنه میدان عباسعلی - اوایل خیابان شهید رجایی - گرگان قرار داشت و شغل ما کاردسازی بود و روزی ده شاهی به عنوان دستمزد حقوق می‌گرفتم. روز کودتا من به اتفاق ۸-۷ بچه هم‌سن و سال خودم، در محله درب نوی گرگان [علیه شاه] شعار می‌دادیم... ناگهان پاسبانی آمد و ما را دنبال کرد و با باتوم مرا زد که ما هم پا به فرار گذاشتیم. البته در جریان کودتای ۲۸ مرداد همه توده‌ای‌ها فراری شدند، بعضی‌ها قایم شدند و بعضی‌ها هم با چادر زنانه پا به فرار گذاشتند و از گرگان گریختند. برخی هم دستگیر و بازداشت شدند.^۱

یکی از طرفداران دو آتشه شاه در گرگان به نام مقصدلو که ظاهراً کارمند اداره اوقاف بوده سال‌ها بعد وقتی دچار مشکل می‌شود در تاریخ تقریبی ۱۳۳۸/۷/۱۸ به منزل آیت‌الله کاشانی در تهران می‌رود:

مقصودلو خطاب به آیت‌الله کاشانی اظهار داشته در گرگان آنقدر با توده‌ای‌ها مبارزه کرده و در واقعه ۱۹ اسفند [سال ۱۳۳۱] جلو دربار شاهنشاهی بالای درخت بر له [به نفع] اعلیحضرت همایون شاهنشاه سخنرانی کرده، در واقعه قیام ملی ۲۸ مرداد، گرگان را یکپارچه آتش علیه حکومت وقت [مصدق] نموده و از کلیه این کارها هیچ نتیجه‌ای نبرده است.

پادشاه از کاشانی درخواست نموده توصیه او را به اولیاء سازمان تربیت‌بدنی بنماید [تا مشککش در آنجا حل شود]. آیت‌الله در پاسخ نامبرده گفته برای احدی سفارش و توصیه نمی‌نماید؛ زیرا از دستگاه و کارها برکنار می‌باشد و اضافه نموده از هیچ کس باک ندارد و حتی از شاهنشاه هم خورده و یا برده‌ای ندارد.^۲

آن روز برخی از مردم هم وقایع را از رادیو دنبال می‌کردند. به ویژه اخبار تهران را.

۱. انقلاب، ش ۹۳ و ۹۴، شهریور ۱۳۸۹، ص ۷.

۲. روحانی مبارز آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی به روایت اسناد ساواک، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۹۱۴.

چنانکه آیت‌الله سید کاظم نورمفیدی می‌گوید:

من یادم هست که عصر روز ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ شمسی که در تهران کودتا شد، شاه دوباره به کمک امریکا به قدرت رسید ما در منزلمان [گرگان] بودیم و رادیو هم نداشتیم. چون پدرم آن موقع با رادیو و امثال اینها مخالف بود. اما در همسایگی منزل قدیم ما خانواده‌ای بودند که رادیو داشتند. آن روز آنها صدای رادیو را بلند کرده بودند، به طوری که صدایش به آسانی در منزل ما شنیده می‌شد. ناگهان صدای زنده باد شاه و زنده باد مصدق و امثال این حرف‌ها و شعارها و صدای درگیری و سر و صدا در رادیو پخش شد که معلوم بود خبرهایی در تهران است. عصر آن روز من در حیاط منزلمان ایستاده بودم و این صداها را می‌شنیدم. مادر بزرگم هم آنجا نشسته بود و برای شاه دعا می‌کرد.^۱

آقای جعفرقلی کیانی می‌گوید:

زمان کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ کم و بیش حرکت‌هایی علیه رژیم پهلوی در منطقه کردکوی به صورت بسیار ضعیف مشاهده می‌شد. همزمان با قیام نفت به رهبری دکتر مصدق و حمایت همه‌جانبه روحانیت به رهبری آیت‌الله کاشانی در شهرستان گرگان و بخش‌های تابعه آن از جمله شهر کردکوی نیز حرکت‌هایی صورت گرفت که بعضاً به جنبش‌های توده‌ای معروف بود، چون برخی وابسته به حزب توده و بعضی توده‌ای نفتی و حتی توده‌ای مذهبی هم نامیده می‌شدند. این حرکت‌ها پس از کودتای ۲۸ مرداد سرکوب شد و افراد شاخص آن تعدادی دستگیر و زندانی شدند.^۲

با وقوع این کودتا اندک آزادی‌های به دست آمده با فداکاری‌های ملت نیز به سرعت از میان رفت و شاه که چند روز پیش از ترس جاننش به خارج فرار کرده بود، مجدداً بازگشت و بت بزرگ ایران شد. دولت دکتر مصدق سقوط کرد. طرفداران نهضت ملی دستگیر و سرکوب شدند. برخی سیاسیون استان گلستان هم مجبور به تبعید به سایر نقاط کشور شدند و برخی هم تحت تعقیب قرار گرفتند و فرار کردند و سال‌ها در مهاجرت اجباری به سر بردند. آقای دکتر محمد محمدی گرگانی نیز می‌گوید: «در خانه ما پارچه‌ها و

۱. مصاحبه مؤلف با نامبرده.

۲. میعاد، ش ۱، ص ۱۱.





انگلستان که از ملی شدن نفت ایران بیشترین خسارت را می‌دید علیه کشور ما به دادگاه بین‌المللی لاهه شکایت کرد که با پی‌گیری‌ها و رایه اسناد و استدلال‌های حقوقی هیئت ایرانی، دادگاه خود را فاقد صلاحیت برای رسیدگی به این موضوع اعلام کرد. در واقع این موضوع که موجب شکست انگلستان در اختلاف با کشور ایران بود حقانیت ملت ایران را در جهان برای احقاق حقوق خود در قضیه ملی کردن صنعت نفت به اثبات رساند

اطلاعی‌های مرحوم دکتر مصدق وجود داشت. بعد از کودتای سال ۳۲ پدر من به دلیل طرفداری از مرحوم دکتر مصدق از گرگان به کاشان تبعید شد که اجباراً خانواده ما هم همراه ایشان به آنجا رفتند و من چند سال مدرسه را در آنجا گذراندم.^۱ آقای دکتر علی رشیدی نیز می‌گوید: «با وقوع کودتای امریکایی ۲۸ مرداد در سال ۳۲ تحت تعقیب قرار گرفتم که به ناچار به مشهد رفتم و پس از مدتی اختفاء در آنجا به ادامه تحصیل پرداختم.»^۲

این در حالی بود که آقای دکتر مصدق به گواه شواهد تاریخی از وقوع کودتا اطلاع داشت، ولی اعتنایی به آن نکرد. از جمله مرحوم آیت‌الله

کاشانی روز قبل از کودتا (۳۲/۵/۲۷) به رغم کم‌لطفی‌های آقای مصدق در حق او، طی نامه‌ای خطاب به دکتر مصدق از قریب‌الوقوع بودن چنین کودتایی خبر داد.^۳ اما دکتر مصدق نه تنها به این نامه اعتنا نکرد بلکه حتی به اطلاعاتی که از دیگران هم به

۱. هفته‌نامه سلیم، ۱۱ شهریور ۱۳۸۵، ص ۲.

۲. مصاحبه تلفنی مؤلف با نامبرده.

۳. مرحوم آیت‌الله کاشانی روز قبل از کودتا (۳۲/۵/۲۷) طی نامه‌ای خطاب به دکتر مصدق چنین نوشت: «گرچه امکانی برای عرایض نمانده ولی صلاح دین و ملت برای این خادم اسلام بالاتر از احساسات شخصی است و... اگر نقشه شما نیست که مانند سی‌ام تیر عقب‌نشینی کنید و به ظاهر قهرمان زمان بمانید و اگر حدس و نظر من صحیح نیست که همان‌طور که در آخرین ملاقاتم در دزاشیب به شما گفتم و به هندرسون گوشزد کردم که امریکا ما را در گرفتن نفت از انگلیس‌ها کمک کرد و حالا به صورت ملی و دنیاپسندی می‌خواهد به دست جناب‌عالی این ثروت ما را به چنگ آورد. و اگر واقعاً با دیپلماسی نمی‌خواهید کنار بروید این نامه من سندی در تاریخ ملت ایران خواهد بود که من شما را با وجود همه بدی‌های خصوصی‌تان نسبت به خودم، از وقوع حتمی یک کودتا [به] وسیله زاهدی که مطابق با نقشه خود شماست، آگاه کردم که فردا جای هیچ‌گونه عذر موجهی نباشد.» حسن آیت، نگرشی کوتاه بر نهضت ملی/ایران، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲، ص ۸۴-۸۵.

او می‌رسید یا در برخی از نشریات چاپ می‌گردید توجه نمی‌نمود.^۱ لذا حداقل وظیفه دکتر مصدق به عنوان نخست‌وزیر - و البته در آن موقع همه‌کاره کشور -^۲ این بود که به خاطر پاسداری از فداکاری‌های مردم در حماسه ۳۰ تیر هم که شده، اگر این خبر را باور نداشت، دستور بررسی و آماده‌باش به نیروهای نظامی و امنیتی می‌داد. اما او حتی صبح روز کودتا هم اقدامی برای مقابله با آن ننمود، در صورتی که می‌توانست لاقلاً وقوع آن را از طریق رادیو به اطلاع مردم برساند و از آنان برای مقابله با کودتاگران استمداد نماید. ولی چنین نکرد و در نتیجه با پیروزی کودتاگران ۲۸ مرداد، هم اندک دستاوردهای نهضت ملی و تلاش‌ها و امیدهای مردم از دست رفت و هم با این سهل‌انگاری‌ها زمینه برای ۲۵ سال حاکمیت مطلق محمدرضا شاه و اختناق نوین در ایران فراهم شد.^۳ پس از این کودتا دوران تازه‌ای از اختناق سیاسی حکومت پهلوی و سلطه امریکا بر شریان‌های حیاتی کشور، ترویج فرهنگ غربی، سرکوب آزادی‌خواهان و مروجان ارزش‌های اسلامی اعم از روحانی و دانشگاهی آغاز شد که یکی از سیاه‌ترین ادوار تاریخی ایران محسوب

۱. چنانکه آقای نورالدین کیانوری - دبیر کل حزب توده - می‌گوید: «روز ۱۸ مرداد [سال ۳۲] حزب توده ایران هشدار داد که جبهه متحدی از شریرترین دشمنان ملت به وجود آمده و دربار و سفارت امریکا مرکز توطئه‌ای است که هدفش برانداختن دولت است. حزب ما در میان نظامیان هوادار رژیم شاه که مأمور تدارک کودتا بودند هوادارانی داشت و از طریق آنها اطلاعاتی به دست می‌آورد. روز بیست و یکم مردادماه به ما اطلاع رسید که مقدمات اجرای کودتا در لشکر گارد و سایر واحدهای مورد اطمینان شاه فراهم است و در انتظار تعیین ساعت عمل می‌باشند. این اطلاع را سرهنگ مبشری در ساعت‌های نزدیک به نیمه‌شب به منزل من آورد. از همان منزل کوشش کردم با دکتر مصدق تماس بگیرم. برای اینکه اطمینان او را به درستی مبدأ خبر مطمئن سازیم، همسر مریم که بستگی و آشنایی با خانم دکتر مصدق داشت به اندرون تلفن کرد و خانم را خواست و به وسیله خانم دکتر مصدق، دکتر را پای تلفن خواستیم. این راه ارتباط را تا آخرین ساعات روز ۲۸ مرداد حفظ کردیم. روز بیست و سوم مرداد باز هم حزب ما در نشریات صبح خود خطر کودتای قریب الوقوع را منتشر ساخت. روز بیست و سوم بعداز ظهر باز هم سرهنگ مبشری به منزل من آمد و خبر آورد که برای شب قرار قطعی حمله گارد گذاشته شده است و ضمناً اسامی برخی افسران عالی‌رتبه‌ای را که گرداننده کودتا بودند با خود آورد. در میان این اسامی نام سرتیپ دفتری هم بود که خواهرزاده دکتر مصدق و مورد اطمینان او بود و از طرف او به ریاست شهربانی کل کشور منصوب شده بود. من در همان ساعت باز از راه اندرونی با دکتر مصدق تماس گرفتم و به او گفتم: آقای دکتر! توطئه کودتا قطعی است. کودتاچیان در کنار شما هم جا گرفته‌اند. نام کودتاگران چنین است... سرتیپ دفتری که شما به او اعتماد دارید با آنان ارتباط دارد...»

دکتر مصدق سیاستگذاری کرد، ولی گفت: نگرانی شما بیش از اندازه است. آنها کاری از پیش نخواهند برد. من به سرتیپ دفتری اعتماد کامل دارم.»، علی جانزاده، *خاطرات سیاسی رجال ایران*، تهران، جانزاده، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۰۷۷-۱۰۷۶.

۲. زیرا در زمان کودتا شاه فرار کرده بود و نیروهای نظامی و انتظامی در اختیار دکتر مصدق بود؛ مجلس هم اختیارات قانون‌گذاری را به طور موقت به او سپرده بود. او می‌توانست از این امکانات و جایگاه قانونی و اجتماعی خود برای سرکوب کودتاچیان استفاده نماید اما متأسفانه چنین نکرد.

۳. غلامرضا خارکوهی، *گلستان در انقلاب*، همان.





می‌شود.^۱

پیامدهای کودتا در گلستان

کودتای ۲۸ مرداد علاوه بر پیامدهای سیاسی - اقتصادی کلی که در تمام کشور در پی داشت، پیامدهای دیگری نیز برای استان گلستان به ارمغان آورد که بر سیه‌روزی مردم منطقه افزود. برخی از این پیامدها عبارت‌اند از:

- تأسیس اولین ساواک منطقه و تشدید اختناق
- فروش زمین‌های بی‌حاصل به کشاورزان منطقه
- اعطای اراضی مرغوب گلستان به درباریان
- احداث شاه مزرعه گارد سلطنتی در ترکمن صحرا
- که در ادامه به تشریح مختصر هر یک می‌پردازیم.

تأسیس اولین ساواک منطقه و تشدید اختناق

مهم‌ترین پیامد کودتای ۲۸ مرداد و بازگشت مجدد محمدرضا شاه به سلطنت با

۱. کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ با طراحی سازمان اینتلیجنت سرویس انگلیس و سازمان سیای آمریکا و با رهبری کرمیت روزولت، سر جاسوس آمریکا در ایران، همراه با عوامل داخلی به اجرا درآمد. کرمیت روزولت از طراحان و مجری و کارگردان اصلی کودتای ۲۸ مرداد در خاطرات خود به نقش دو کشور انگلیس و آمریکا در این زمینه اشاره کرده و می‌گوید: «مصدق رفت و شاه آمد. نتیجه این جریان بالاخره چنین شد. روز شنبه ۲۲ اوت (۳۱ مرداد) شاه (علیحضرت همایون شاهنشاه) با پیروزی بازگشت... من در میان جمعیت خوشحال به سفارت تمان در تخت جمشید برگشتم و لوئی هندرسن سفیر آمریکایی نیز در آنجا به من پیوست. او خبر داد که مصدق شب گذشته به پلیس تلفن کرده و خود را تسلیم نموده است... بار دیگر یکشنبه نیمه‌شب ۲۳ اوت (اول شهریور) به قصر رفتیم... این مرتبه با ماشین سفارت، گارد دم در به من سلام نظامی داد. او در دفعات قبل هیچ‌گونه عکس‌العملی نشان نمی‌داد. راننده مستقیماً مرا کنار پله‌ها برد. آنجا مردی با لباس فراک از من استقبال کرد. تعظیم کوتاهی نمود، مرا به طبقه دوم راهنمایی کرد. شاه در آنجا در اتاق پذیرایی منتظر من بود... موقعی که به یکدیگر دست می‌دادیم مرد دیگری با لباس فراک با گیلان‌های کوچک و دکا و خاویار وارد شد. بعد شاه اشاره کرد که بنشینیم... گیلانش را برداشت و به سلامتی من دستش را بلند کرد و من هم همین کار را کردم و هر دو آن را نوشیدیم... فضل‌الله زاهدی داخل شد و به شاه تعظیم کرد و با لبخند دوستانه‌ای به من دست داد. من به طور رسمی گفتم اعلیحضرتا... آنچه که ما انجام دادیم در جهت منافع کلی ما بود و نتیجه آن پاداش ما می‌باشد. زاهدی دوباره لبخندی زد. شاه جدی به من نگاه کرد. مادرک می‌کنیم از شما تشکر می‌کنم و همیشه ممنون خواهیم بود.» [کرمیت روزولت، کودتا در کودتا، ترجمه علی اسلامی، تهران، جاما، ۱۳۵۹، ص ۲۱۵-۲۱۳] سپس کرمیت روزولت در بخش‌های دیگری از خاطرات خود، در کاخ سفید پیرامون نقش خود در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ چنین به رهبران آمریکا گزارش داد: «روز جمعه چهارم سپتامبر ۱۹۵۲ در کاخ سفید به پریزیدنت آیزنهاور، برادران دالس، وزیر دفاع ویلسون (یکی از چند نفری که به اضافه برادران دالس، لوئی هندرسن و من در ملاقات ماه ژوئن در دفتر جان فوستر دالس در واقع از عملیات حمایت کرده بودیم)، آدمیرال رادفورد رئیس کل ستاد و ژنرال اندی گود پاستور گزارش دادم... آقایان یک مسئله را باید کاملاً روشن سازم. ما در این اعمال مخاطره‌آمیز موفق بودیم برای اینکه ارزیابی ما از وضعیت ایران صحیح بود...» [همان، ص ۲۲۲]



حمایت همه‌جانبه امریکا، تشکیل سازمان جهنمی ساواک بود. پیش از تأسیس ساواک در کل کشور و نیز در استان گلستان چهار واحد وظیفه اطلاعات و امنیت را آن هم به صورت پراکنده و محدود انجام می‌دادند که عبارت بودند از: رکن ۲ پادگان نظامی ارتش گرگان، رکن ۲ هنگ ژاندارمری و اداره اطلاعات شهربانی و فرماندار نظامی تهران. اما از آنجا که شاه احساس کرد بدون داشتن یک تشکیلات امنیتی قوی، متمرکز و واحد نمی‌تواند پایه‌های حکومت مطلقه و استبدادی خود را استوار نماید، به همین سبب در اواخر سال ۱۳۳۵ ش اقدام به تأسیس سازمانی به نام «سازمان اطلاعات و امنیت کشور» که مخفف حروف کلمات آن «س.ا.و.ا.ک» یا ساواک بود، نمود که یکی از مخوف‌ترین و بی‌رحم‌ترین سازمان‌های امنیتی دنیا به شمار می‌رفت.^۱ بعد از کودتا چنان خفقانی در منطقه ایجاد شد که هیچ حزب و گروه مخالف و منتقدی جرئت فعالیت نداشت. به طوری که حتی پس از تأسیس ساواک هم، رکن دوم ارتش اوضاع سیاسی منطقه را به شدت زیر نظر داشتند. چنانکه آقای عبدالله شیرخانی فرماندار معزول گرگان طی نامه‌ای در دوم مهر سال ۱۳۳۶ ش به وزیر کشور نوشت: «وجود حزب ایرانی و مصدقی (حتی یک نفر) در شرایط فعلی و با بودن تشکیلات لشکر [رکن دوم ارتش] در گرگان عجیب و غیر قابل تصور و جداً مورد تکذیب است...»^۲

اما چند عامل بود که پس از کودتای ۲۸ مرداد، امریکا و رژیم را بر آن داشت تا دست به تأسیس ساواک بزنند. از یک طرف دولت از حرکت‌های مردمی و نیز شخصیت‌های بزرگ مذهبی - ملی که جنبش ملی شدن نفت را رهبری کرده بودند و دست اجانب را از کشور ایران و منابع ثروت عظیم نفت آن قطع کرده بودند، هراس داشت؛ از طرف دیگر رژیم از فعالیت گروه‌ها و دسته‌هایی (نظیر فداییان اسلام) که در جهت براندازی و معدوم ساختن رژیم خودکامه و ضد مردمی پهلوی و از میان برداشتن عناصر وابسته و خودفروخته آن تلاش داشتند، و نیز از ایجاد گروه‌های مسلح سری و دیگر گروه‌های

۱. آقای ارتشبد حسین فردوست یکی از مقتدرترین مقامات ساواک می‌گوید: «نخستین رئیس ساواک، سپهبد تیمور بختیار بود که کار خود را در واقع پسر از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به عنوان فرماندار نظامی تهران شروع کرد و با تأسیس ساواک به همراه پرسنل تابع خود قریب به ۳/۵ سال تجربه عملی توأم با خشونت شدید داشت. این تیم، که هسته اولیه ساواک را تشکیل داد، طی این ۳/۵ سال عملیات مهمی مانند کشف سازمان نظامی حزب توده، دستگیری و کشف سازمان «فداییان اسلام» و قلع و قمع مخالفان محمدرضا شاه را انجام داد و لذا مورد توجه و تشویق امریکایی‌ها بود. بنابراین، ساواک الگو گرفته از سازمان امنیتی مدل امریکایی (از نوع F.B.I) بود. بختیار تا اسفند ۱۳۳۹ رئیس ساواک بود و پاکروان معاون یکم (عملیاتی) و علوی کیا معاون دوم (اداری) او. از اسفند ۳۹ که پاکروان رئیس ساواک شد... در دوره بختیار و علوی کیا فساد مالی و سوءاستفاده از هر نوع به حد غیر قابل تحملی رسیده بود.» حسین فردوست، *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۴۱۰.

۲. *احزاب سیاسی در ایران* (حزب ایران، حزب سعادت ملی ایران)، همان، ص ۲۷۳.



سیاسی - مذهبی ترس و وا همه داشت.^۱

یکی دیگر از گروه‌هایی که رژیم شاه سخت از آن وحشت داشت حزب توده بود؛ به طوری که حتی برخی از مقامات عالی‌رتبه رژیم مثل سرلشکر منصور مزین فرمانده ستاد ناحیه ۳ باختر (کردستان، لرستان و باختران) - که چند سال بعد به عنوان نماینده مخصوص شاه در گرگان و گنبد و بجنورد منصوب شد - نفوذ و گستردگی تشکیلات مخفیانه این حزب را ملاکی برای تأسیس ساواک قلمداد می‌کردند. چنانکه پنج ماه پس از انجام کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ - زمانی که او مسئولیت فرماندهی ستاد ناحیه ۳ باختر را بر عهده داشت - طی نامه‌ای در تاریخ ۲۷/۱۰/۳۲ خطاب به رئیس ستاد ارتش چنین نوشت:

اینجانب از زمانی که رئیس شهربانی کشور بودم و یکی از سازمان‌های مهم حزب توده را در تهران کشف نمودم و پی به اهمیت این سازمان در کشور بردم الی حال مکرر در مورد تشکیل یک سازمان مخصوص مبارزه با خائنین جاسوس خارجی گزارش داده و اینک نیز مجدداً از لحاظ اهمیت موضوع و برای اینکه این سازمان خطرناک از ریشه و پایه برای همیشه قطع شود از پیشگاه مبارک شاهنشاه استدعا می‌کنم مقرر فرمایند سازمان مخصوصی به عنوان سازمان مبارزه با خائنین به کشور تشکیل و با این عناصر بی‌وطن مزدور خارجی که در تمام شئون کشور ما ریشه دوانیده‌اند جداً و شدیداً مبارزه کنند و به طوری که اخیراً مورد توجه شاهانه قرار گرفت برخلاف اظهارات اشخاص بی‌اطلاع این عناصر کاملاً در قسمت‌های انتظامی کشور به خصوص ارتش هم رخنه نموده و دو نمونه کوچک عمل آنها سوءقصدی بود که در نیروی هوایی و دریایی داشتند و آتش گرفتن ذخایر شیراز را نیز بایستی به دست این عناصر دانست و همچنین اعمال آنها در روزهای قبل از ۲۸ مرداد که خوشبختانه موفق نشدند، بهترین دلیل صدق عرایض اینجانب است.^۲

گرچه در آن هنگام پیشنهاد سرلشکر مزین چندان مورد استقبال مقامات ارتش قرار نگرفت، چون آنها وجود واحدهای رکن ۲ ارتش و شهربانی‌ها و ژاندارمری‌های مناطق

۱. تقی نجاری‌راد، ساواک و نقش آن در تحولات داخلی رژیم پهلوی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۳۲.

۲. چپ در ایران به روایت اسناد ساواک (سازمان افسران حزب توده)، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ج ۶، ص ۴۸-۴۷.

در واقع رفتارهای سیاسی و مدیریتی آقای مصدق و دولتش درست در جهت انزوای سیاسی و اجتماعی روحانیت و انقلابیون مذهبی صورت می‌گرفت که نتیجه آن، در وهله اول تضعیف دولت و از دست دادن پشتوانه عظیم مردم مسلمان و در وهله دوم خوشحالی عوامل دربار و امریکا و انگلیس بود که زمینه را برای اجرای کودتای شوم ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ فراهم کرد

مختلفه کشور را کافی می‌دانستند، ولی سه سال بعد این پیشنهاد به صورت کامل‌تری عملی شد. لذا با توجه به چنین شرایطی بود که قانون تأسیس ساواک در اسفندماه سال ۱۳۳۵ش تصویب و در اوایل سال ۱۳۳۶ این سازمان عملاً تأسیس شد و با همکاری سازمان سیا ای آمریکا و اینتلیجنت سرویس انگلستان و بعد هم با همکاری موساد (سازمان جاسوسی اسرائیل) رفته‌رفته به مخوف‌ترین سازمان اطلاعاتی خاورمیانه مبدل گشت.

به دنبال آن در پاییز همان سال نیز ساواک

گروگان تأسیس گردید و عملاً کارش را آغاز نمود. این ساواک تا حدود ده سال نقش ساواک کل منطقه را ایفا می‌کرد و تقریباً در اواخر دهه چهل تأسیس گردید. چنانکه حجت‌الاسلام مهدی کروی که در اواخر سال‌های ۴۵ و اوایل ۴۶ در گنبد کاووس تبعید بود، می‌گوید: «در آن زمان هنوز در گنبد اداره ساواک تأسیس نشده بود و لذا ساواک گروگان مرا احضار کرد و تذکراتی به من داد.»^۱

اولین رئیس ساواک گروگان پرویز آراسته نام داشت و آخرین آن حامدزاده بود که با پیروزی انقلاب متواری شد. ساواک‌های گروگان و گنبد صرف‌نظر از هدف اصلی و سراسری که همان «حفظ امنیت داخلی و حفظ پایه‌های رژیم خودکامه پهلوی» بود، وظایف خود را در سه حیطه گسترش دادند:

الف. کنترل نامحسوس مردم به ویژه مخالفان و منتقدان رژیم در استان گلستان
ب. نظارت و کنترل مدیران و سازمان‌های دولتی منطقه
ج. کنترل مرزهای شوروی جهت شناسایی جاسوسان و عواملی که به آن سوی مرز ایران رفت و آمد داشتند.

د. تقویت تشکیلات سازمانی خود جهت نیل به بلوغ فکری و کاری.^۲
ساواک گروگان زیر نظر ساواک استان مازندران فعالیت می‌کرد و ساواک استان متشکل از این واحدها بود:

۱. مصاحبه مؤلف با نامبرده.

۲. غلامرضا خارکوهی، گلستان در انقلاب، همان.



رئیس، معاون، دفتر (که وظایف ادارات کل یکم و ششم و امور دفتری رئیس و معاون را انجام می‌داد)، به اضافه شعبه برون مرزی به علت هم‌مرز بودن با شوروی. علاوه بر این کلیه ساواک‌ها دارای بخش امنیت داخلی بودند که از ۲ شعبه تشکیل می‌شد: شعبه یک برای فعالیت‌های پنهانی و مضره، شعبه دوم برای کشف و گزارش نارضایتی‌ها. شعبه حفاظت نیز وجود داشت که رئیس آن همیشه افسر بود و بنابر احتیاج تعدادی پاسدار در اختیار داشت. همچنین ساواک استان دارای شعبه فنی بود که لوازم مورد نیاز ساواک را تهیه می‌کرد. برخی از ساواک‌ها دارای شعبه ضد جاسوسی بودند. شعبه تحقیق نیز (متشکل از یکی، دو مسئول تحقیق) در همه ساواک‌ها وجود داشت.^۱

بر اساس چارت سازمانی ساواک، ترکیب تشکیلات ساواک‌های گران و گنبد هر یک عبارت بود از یک رئیس، دو الی سه رهبر عملیات، قسمت برون مرزی، چند پاسدار و تعدادی نیز جاسوس و خبرچین، که در میان قشرهای مختلف از دورترین روستاها گرفته تا شهرها و ادارات و سازمان‌ها و کوچه و بازار پراکنده بودند. به طوری که حتی در میان اعضای یک خانواده هم جو بی‌اعتمادی و ناامنی فراهم کرده بودند؛ چنانکه آقای محمد کاظم علاء‌الدین می‌گوید:

رعب و وحشت خاصی در دل همه مردم نسبت به ساواک وجود داشت و افراد در اجتماع نسبت به هم، حتی در خانواده‌ها هم افراد نسبت به هم در امنیت نبودند، به جز خانواده‌هایی محدود. از طرفی بر خورد ساواک نسبت به افرادی که نه فقط متهم به جرم اثبات شده بودند، بلکه در بسیاری از موارد افرادی که مظنون به بعضی از مسائل انقلابی هم بودند، خیلی تند بود و به شدت مورد اذیت و آزار و شکنجه ساواک قرار می‌گرفتند. در بعضی موارد حتی به خانواده و افراد فامیل هم رحم نمی‌کردند. البته ساواک توسط نیروهای امریکایی و اسرائیلی هدایت و رهبری و تغذیه می‌شد که به خاطر همین مسائل، ساواک در نزد مردم بسیار منفور بود؛ تا حدی که در بعضی مواقع افراد انقلابی توسط خود ساواکی‌ها متهم به ساواکی بودن می‌شدند تا از این طریق هم شکاف بیشتری در صف انقلابیون ایجاد کرده باشند و هم ترس و رعب و دلهره‌ای که لازمه پایداری حکومت‌های طاغوت است افزایش یابد.^۲

۱. حسین فردوست، همان، ص ۴۳۲.

۲. اخذ از یادداشت‌های نامبرده برای مؤلف.



ساواک‌های گرگان و گنبد نه تنها در استان گلستان مراقب فعالیت‌های انقلابیون بودند، بلکه رفتارها و حرکات سیاسی مبارزان گلستانی را در سایر مناطق کشور نیز زیر نظر داشتند. یکی از این مخالفان رژیم، آقای حجت‌الاسلام محمدباقر داوودی بود که در آن زمان طلبه حوزه علمیه خیرات‌خان مشهد بود. او در این زمینه خاطرات خود را تحت عنوان «مأموری در لباس آشنا» چنین بیان می‌کند:

روزی دیدم یک پیر مرد (به نام معیری) در مدرسه خیرات‌خان پیدا شد. او از دوستان سراغ مرا گرفته و خود را از دوستان عمومی معرفی کرده و اضافه کرد که اهل گرگان و متولی امامزاده عبدالله گرگانم،^۱ چند روز بعد او را دیدم، اظهار علاقه زیاد کرد، چهل روز در مشهد ماند، هر روز به مدرسه می‌آمد و سعی می‌کرد حتماً مرا ملاقات کند و در همین گیرودار خود را از دوستداران انقلاب و امام معرفی می‌کرد. آن روزها تازه جزوه «حکومت اسلامی» امام در مشهد تکثیر و توزیع شده بود، خیلی اصرار می‌کرد تا این جزوه و دیگر اعلامیه‌های امام را برایش پیدا کنم تا او هم بتواند به گرگان ببرد. با همه احتیاطی که در این گونه موارد می‌کردم، نمی‌دانم چطور شد که در اینجا حرف‌های او را باور کردم و به صداقت گفتارش صحنه گذاشتم. بالاخره تعدادی از اعلامیه‌ها و جزوه «حکومت اسلامی» را به او دادم. ایشان هم بلافاصله از من قاپید و گرفت و دیگر پیدایش نشد. ظاهراً او هم این اعلامیه‌ها و جزوات را می‌گیرد و مستقیماً می‌برد به ساواک یا به رابط خودش تحویل می‌دهد. چند روز پیش نگذشته بود که مأمورین، آمد و شد خود را به مدرسه خیرات‌خان زیاد کرده بودند و جسته و گریخته از بعضی از طلبه‌ها سراغ مرا می‌گرفتند، تا اینکه آقای شیخ غلامرضا اسدی - دوستم - را گرفتند. یکی، دو روز بعد چند نفر دیگر از دوستانمان را دستگیر کردند... چندی بعد هم مرا دستگیر کردند و به زندان انداختند.^۲

ساواک با کوچکترین ظن سیاسی - انتقادی برای کسانی که نسبت به نه فقط شاه و حکومتش، بلکه حتی اگر کسی نسبت به یک بخشدار هم انتقاد داشت برایش پرونده‌سازی می‌کردند. آیت‌الله نورمفیدی در مورد پرونده‌سازی‌های ساواک می‌گوید:

۱. اندکی پس از پیروزی انقلاب نامبرده در امامزاده عبدالله گرگان کشته شد.

۲. از یادداشت‌های منتشر نشده حجت‌الاسلام محمدباقر داوودی.



یکی از برنامه‌های ساواک این بود که فعالیت‌های مخالفان رژیم را زیر نظر داشت و برای آنها پرونده‌سازی می‌کرد. از قرار معلوم ساواک از مرداد سال ۱۳۴۹ برای من هم پرونده درست کرده بود و این را بر اساس مدارکی که بعد از انقلاب دیدم می‌گویم و گرنه ممکن است از سال‌های جلوتر هم گزارشات پراکنده‌ای بر علیه من در مراکز امنیتی انتظامی و نظامی قم، تهران، گرگان و ساری در فاصله سال‌های ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۷ باشد که من ندیده‌ام و یا به آنها دسترسی نداشته‌ام. آن وقت پرونده هر کسی در ساواک دارای شماره‌ای بود که طبق مدارک، شماره پرونده من هم در ساواک ۳۸۹۶ بوده است. ساواک برای اینکه راحت‌تر فعالیت‌های مبارزاتی افراد را تحت کنترل بگیرد و از مواضع سیاسی آنها با خبر شود، عده‌ای از عوامل را که از قشرهای مختلف هم بودند، به عنوان خبرچین اجیر می‌کرد تا آنها با نزدیک شدن به انقلابیون، حرکات و مواضع آنها را به ساواک گزارش کنند. برای من هم چند خبرچین تعیین کرده بودند تا هم در قم و هم در گرگان مرا زیر نظر داشته باشند.^۱

ساواک در پرونده هر مظنون عکس فرد و گزارشات و فرم‌های مختلفی را تکمیل می‌کرد و قرار می‌داد. اغلب گزارشات و مکاتبات ساواک مهر خیلی محرمانه می‌خورد ولی گاهی هم سری، به کلی سری، فوق سری، محرمانه، مستقیم و... به کار می‌رفت که این مهرها بستگی به محتوای نامه و مقامی که گیرنده آن است، داشت. ساواک افرادی را که دستگیر می‌شدند پلاکی به گردنشان می‌آویخت و شماره‌ای چند رقمی روی آن می‌نوشت که همان شماره پرونده‌شان در بایگانی ساواک بود و سپس از زوایای مختلف چهره‌شان عکس برداری می‌کرد تا در صورت دستگیری مجدد به راحتی چهره فرد شناسایی و سوابق گذشته وی تهیه گردد.

هیچ‌جا از تیررس جاسوسان ساواک خارج نبود. اما اماکن عمومی به ویژه دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه روحانیت خیلی مورد توجه ساواک بود. مرحوم آیت‌الله طاهری گرگانی مسئول حوزه امام صادق (ع) گرگان می‌گوید:

رژیم مراقب این مدرسه [امام صادق (ع)] بود، یادم هست که آن موقع ماشین‌هایی که کنار این مدرسه پارک می‌کردند نمره‌های آنها را عوامل ساواک می‌گرفتند و گاهی تلفنی مزاحم صاحبان آنها می‌شدند. مردم

۱. مصاحبه مؤلف با نامبرده.



را به خاطر تماس گرفتن با ما به شکل‌های مختلف مورد اذیت قرار می‌دادند و یا به آنها تذکر می‌دادند. گاهی از ما می‌خواستند که تعداد طلاب علوم دینی این مدرسه را مشخص و به آنها اعلام کنیم. خلاصه از این‌گونه مزاحمت‌ها برای مدرسه ما بود.^۱

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ رژیم شاه بر تقویت و تعمیق و توسعه دستگاه‌های نظامی و امنیتی خود کوشش فزاینده‌ای به خرج داد و علاوه بر گسترش حوزه اختیارات آنها و آموزش و تخصصی‌تر شدن این سازمان‌ها، بودجه این مراکز را افزایش داد به طوری که در سال‌های ۵۲ تا ۵۶ بیش از یک سوم کل بودجه کشور به این بخش اختصاص داشت.^۲ بر این اساس سهم بودجه امور دفاعی و حفظ نظم و امنیت داخلی کشور - به غیر از بودجه غیر رسمی و محرمانه آنها - از کل بودجه و اعتبارات اختصاص یافته به برنامه پنجم عمرانی، برابر ۳۵ و ۲۲ صدم درصد می‌باشد که این رقم بیشتر از کل سهم ۳۴ و ۱۱ صدم درصدی اختصاص یافته به مجموعه امور اقتصادی شامل: بخش‌های صنعت، نیرو، سوخت، کشاورزی، بازرگانی، معادن، حمل و نقل و پست و مخابرات است و این نشانگر اهمیت فوق‌العاده سیاست‌های پلیسی و نظامی در نظام سیاسی حکومت پهلوی است.^۳

فروش زمین‌های بی‌حاصل به کشاورزان منطقه

بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ شاه دست به تطهیر چهره مغشوش خود در انظار عمومی زد. به این منظور او اقدام به اجرای برنامه‌های مختلفی نمود که از جمله آن فروش زمین‌های کشاورزی به روستاییان بود. این اقدام اگر یک فایده برای کشاورزان منطقه داشت، برای محمدرضا شاه چندین نفع داشت که از جمله آن موارد زیر است:

۱. از آنجا که رضاخان در دوره حکومت بیست‌ساله دیکتاتوری خود اموال و اراضی زیادی از مردم این خطه را به زور غصب کرده بود به طوری که اداره ثبت گران و دشت تبدیل به بنگاه معاملات شخصی رضاخان شده بود و عوامل رضاخان هر جا زمین مرغوب یا جنگل و کارخانه مناسبی می‌دیدند یا غیباً به نام او سند می‌زدند و یا صاحبانشان را

۱. غلامرضا خارکوهی، *خاطرات آیت‌الله حبیب‌الله طاهری گرگانی*، همان، ص ۹۵-۹۴.

۲. «نکته قابل دقت این است که بودجه دستگاه‌های امنیتی هرگز به صورتی آشکار به مجلس شورای ملی آرایه نمی‌گردید و همواره میان هزینه‌های متفرقه - عمدتاً بودجه نخست‌وزیری - و یا هزینه‌های بخش عمومی کشور گنجانده می‌شد.» محمدرضا مایلی، *نظام سیاسی و توسعه*، تهران، آرایه، ۱۳۷۹، ص ۱۵۹.

۳. منبع قبل به نقل از نشریه سازمان برنامه و بودجه - منتشر شده در مرداد سال ۱۳۵۳.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ شاه دست به تطهیر چهره مغشوش خود در انظار عمومی زد. به این منظور او اقدام به اجرای برنامه‌های مختلفی نمود که از جمله آن فروش زمین‌های کشاورزی به روستاییان بود. این اقدام اگر یک فایده برای کشاورزان منطقه داشت، برای محمدرضا شاه چندین نفع داشت

تحت فشار قرار می‌دادند و با تهدید و بازداشت و شکنجه او را وادار می‌کردند تا اموال و املاک خود را اجباراً به رضاشاه اهدا نماید. در نتیجه اعتراضات زیادی در میان مردم منطقه به وجود آمد که با کمک ژاندارمری و ارتش و امنیه (شهربانی) در آن زمان سرکوب می‌شدند. به همین دلیل پس از سقوط رضاخان و شادمانی مردم موجی از شکایت‌ها برای استرداد اراضی کشاورزان در دادگاه‌ها و ادارات و حتی مجلس شورای ملی به راه افتاد؛ به طوری که محمدرضا شاه که وارث املاک

نامشروع پدرش بود از این بابت احساس خطر کرد و چهره‌اش به عنوان صاحب املاک غصبی مردم زیر سؤال رفت. به همین سبب محمدرضا شاه در ده سال اول حکومتش هر چه در مقابل این شکایات مقاومت کرد نتوانست و لذا مجبور شد با فروش این املاک به خود زارعین، هم چهره خود را در انظار عموم خاصه نزد روستاییان و کشاورزان که در آن زمان حدود هشتاد درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند محبوب و موجه نماید و هم اینکه خود و دستگاه‌های دولتی خاصه اداره املاک سلطنتی و دربار را از شر این معضل بزرگ اجتماعی خلاص نماید.

۲. از طرف دیگر داشتن ملک و املاک، دیگر مثل گذشته برای سرمایه‌داران مدرن و بزرگ جهان موجب پرستیژ نمی‌شد و لذا ارزش بالایی به حساب نمی‌آمد. به همین خاطر محمدرضا شاه با فروش این اراضی پول آن را در امور دیگر تجاری داخلی و خارجی به کار گرفت، که بخشی از آن ویلاهایی بود که شاه در سال‌های بعد در خوش آب و هواترین نقاط دنیا خریداری کرد و شرکت‌ها و کارخانجات زیادی نیز در داخل و خارج از کشور به راه انداخت و تبدیل به «قارون زمان» شد. چنانکه بانک عمران (که در حدود مهرماه سال ۱۳۳۱ تأسیس شد) با سرمایه فروش همین اراضی سلطنتی و بودجه‌های اهدایی امریکا از محل اصل چهار ترومن در ایران راه افتاد. که البته در آخرین ماه‌های مانده به پیروزی انقلاب شعبه این بانک در گرگان واقع در خیابان شهدا - نرسیده به فلکه شهرداری - به آتش کشیده شد؛ زیرا این بانک عملاً در خدمت دربار بود که البته بعد از انقلاب به جای آن، بانک ملت تأسیس شد.

۳. از سوی دیگر سقوط دولت مصدق و کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ با پشتیبانی امریکا،



وجهه شاه را در ایران و خارج از کشور به شدت زیر سؤال برده بود. لذا شاه برای جبران این ضعف یکی از اقداماتش فروش املاک به زارعین تحت عنوان «تقسیم املاک پهلوی» بود که با بوق و کرنا در رسانه‌های داخلی و خارجی ترویج می‌شد. به همین بهانه او پس از کودتای ۲۸ مرداد به مناطق مختلف کشور سفر می‌کرد^۱ و یازارعان را به دربار می‌بردند و او اسناد املاک را به کشاورزان می‌داد. در واقع اراضی که رضاخان به زور از مردم غصب کرده بود پسرش به خود مردم می‌فروخت و پولش را به جیب می‌زد. پس هر دو مال مردم را می‌خوردند چون از قدیم گفته‌اند: سگ زرد برادر شغال است.

۴. مردم می‌پرسیدند نه رضاخان و نه اجداد و نه فرزندان در گرگان و دشت نبوده‌اند و هیچ بن و ریشه‌ای هم در اینجا ندارند و یک روز هم در اینجا عرق نریخته‌اند پس این همه زمین و املاک را از کجا آورده‌اند؟! از سوی دیگر اگر هم بگویند رضاخان آنها را خریداری کرده! باز باید پرسید که او تا قبل از رسیدن به حکومت، آدم فقیر و بی‌پولی بود پس با کدام سرمایه توانسته این املاک فراوان را خریداری نماید. آن هم املاکی که نوکرانش می‌گفتند کل ایران و مشخصاً کل گرگان و دشت تالب مرز املاک اختصاصی شاه است! در این راستا محمدرضا شاه در یکی از سفرهایش در روز پنجشنبه یازده شهریور سال ۱۳۳۳ به شهر گنبد کاووس آمد. بر اساس گزارش مصور مجله امریکایی زمین و مردم در آن سال، که برای ترویج اهداف امریکا و تحکیم حکومت پهلوی به زبان فارسی در ایران منتشر می‌شد:

... مقارن ساعت ۱۰ صبح اعلیحضرت با هواپیمای مخصوص به گنبد کاووس نزول اجلال فرموده و به محلی که کشاورزان اجتماع کرده بودند تشریف فرما شدند و در چادر مخصوصی توقف و دستور انجام مراسم توزیع اسناد مالکیت را صادر فرمود. ابتدا آقای اعلم سرپرست املاک پهلوی گزارش تقسیم املاک را در دشت گرگان... به عرض رسانید...

شاه در این برنامه کوتاه اسناد مالکیت ۵۵۰ نفر از زارعین پنج روستای منطقه گنبد را به صورت نمادین به ۵۰ نفر تحویل داد.^۲ در این مراسم آقای اسدالله اعلم نطق غرایبی آکنده از الفاظ تشریفاتی و تملق‌گویی بیان کرد که این رسم همیشگی مقامات متملق در تاریخ بوده است. نکته دیگر اینکه به هر نفر ۸ هکتار زمین دیم با قیمت گزاف فروخته

۱. از جمله آن سفرهای ۲۱ فروردین و ۱۱ شهریور سال ۱۳۳۳ شاه به بندر ترکمن و گنبد کاووس بود.
۲. مجله امریکایی زمین و مردم، اداره اصل چهار سفارت امریکا، س ۳، ش ۱۲، ص ۳۴.



شده که بهای آن را طی چند سال پرداخت نمایند در حالی که با توجه به کم‌بازده بودن این اراضی و پایین بودن قیمت گندم و پنبه و نبود آب کشاورزی، درآمد چندانی نصیب زارعین نمی‌شد. از سوی دیگر نکته حائز اهمیت‌تر این است که شاه این همه راه را از تهران به منطقه بسیار فقیری مثل گنبد کاووس آمد ولی از دیدار عمومی با مردم خودداری کرد!!

این سفر که یک سال پس از کودتای ۲۸ مرداد صورت گرفت نشان می‌دهد شاه از حضور در اجتماعات مردمی وحشت دارد و از ترس جاننش که او را فرزند ناخلف رضاخان و گماشته امریکایی‌ها می‌دانند حاضر نیست در میان مردم حضور یابد. البته این ترس تا پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۵۷ و تا پایان عمر شاه (در مرداد سال ۵۹ که مرد) - به رغم حمایت‌های بی‌دریغ دول استکباری غرب و شرق از او - بر وجودش حاکم بود. البته شاید این ترس و بی‌اعتمادی به قول آقای ماروین زونیس (در کتاب *روانشناسی نخبگان / ایران*) به خاطر بیماری شخصی شاه، جدایی او از خانواده‌اش در دوره دبیرستان و رفتن به سوئیس، داشتن یک پدر قدرتمند و سخت‌گیر و سلطه‌جو، و محیطی سیاسی انباشته از تملق و چاپلوسی باشد، ولی واقعیت این است که بیش از همه اینها، ترس او ناشی از این بود که سلطنت پهلوی‌ها بنا به خواست مردم و با شیوه‌های دموکراتیک تأسیس نشده بود؛ بلکه اساس حکومت او و پدرش بر کودتای پی‌ریزی شده بود. چون پدرش رضاخان را انگلیسی‌ها با کودتای سوم اسفند سال ۱۲۹۹ روی کار آوردند و خودش را امریکایی‌ها با کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲.^۱

اعطای اراضی مرغوب گلستان به درباریان

پس از کودتای ۲۸ مرداد، شاه سیاست زمین‌خواری پدرش را به شکل گسترده در استان گلستان ادامه داد. شاه با این اقدام هم بر نقدینگی شخصی خود می‌افزود و هم دل امرای نظامی خود را که در کودتای ۲۸ مرداد از او حمایت کرده بودند، به دست می‌آورد. آقای علی‌اکبر احمدی - که یک پیرمرد نامتولویی در شهرستان علی‌آباد کنترل است - می‌گوید:

بنده فقط در مورد فشارها و بدبختی‌هایی که در گرگان و گنبد به ملت ستمدیده می‌شد، مقداری که با چشم خود دیدم، آن است که پس از رضاخان پسرش محمدرضا حکومت ایران را به دست گرفت که پس

۱. نامه/تغییر، مقاله غلامرضا خارکوهی، ش ۱۱۷ و ۱۱۸، شهریور ۱۳۹۰، ص ۱ و ۲.



از کودتای ۲۸ مرداد اقدام اول او تشکیل اداره‌ای که به دستور امریکا طرح‌ریزی شده بود به نام اداره اصل ۴ بود. اما اقدام دوم او که با سیاست مرموزانه انجام شد این بود که در شهر گرگان پشت شهربانی قصری ساخته بودند به نام اداره املاک، در تابلو جلو درب اول نوشته بودند: «املاک واگذاری» پس از ۴ سال بعد نوشتند: «املاک اختصاصی» و اندک مدتی نگذشت باز مجدداً تابلو عوض شد و نوشتند: «املاک و مستغلات پهلوی». و اقدام سوم اینکه شخصی به نام مهندس رهبر رئیس املاک گرگان شد و نقشه‌برداری زمین‌ها شروع شد. تمام زمین‌های مردم بیچاره را [به بهای اندک] به افسران ارشد و امرا و وزرا و خاندان شاه فروختند.^۱

هدف شاه از آغاز دور جدید زمین‌خواری دو چیز بود:

اولاً افزایش نقدینگی شخصی شاه و به کارگیری سرمایه در فعالیت‌های غیر کشاورزی، زیرا محمدرضا بر عکس پدرش، چون اشرافیت را در داشتن املاک نمی‌دانست، بیشتر سعی داشت ژست‌های اشرافی به خود بگیرد و به وسیله تقسیم املاک رضاخان بین کشاورزان، باریخت و پاش و ولخرجی و برگزاری جشن و ضیافت، خود را ارضا نماید.^۲ دوماً تشویق و تقدیر از عوامل اجرای کودتای ۲۸ مرداد بود. این اقدام که نقش اساسی در تحکیم پایه‌های حکومت پهلوی داشت، موجب شد تا سیل افسران شاغل و بازنشسته درباری از تهران به سوی استان گلستان سرازیر شوند. افسران بازنشسته، امرای ارتش، اعضای دادگاه‌های نظامی که جوانان مملکت را به اعدام و حبس‌های سنگین محکوم نموده بودند، درباریان از مستخدمین گرفته تا رؤسا و کارمندان دفتری، استانداران، وزرا و به طور کلی شخصیت‌های سیاسی و نظامی مملکتی همه و همه در استان گلستان برای گرفتن قطعه‌ای زمین هجوم آوردند و به ترک تازی پرداختند.

در آن سال‌ها شاهد بودیم که فشار و اعمال نفوذ متقاضیان زمین، در ادارات ثبت اسناد و املاک گرگان و گنبد و نیز در اداره املاک پهلوی، آنچنان بود که مهندسان و نمایندگان ثبت حتی فرصت نمی‌یافتند نقشه زمین را پیاده نموده و صورت مجالس تفکیکی آن را بنویسند. گاهی در راهروهای اداره ثبت، و زمانی در گوشه مسافرخانه‌ها و میخانه‌ها، و یا در محوطه باغ املاک پهلوی، نقشه قراء و قصابات این منطقه را از کیف

۱. خاطرات مکتوب ارسالی نامبرده برای مؤلف.

۲. فریدون هویدا، سقوط شاه، ترجمه ح.ا. مهران، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۵، ص ۱۲۳.

و یا جیب خود بیرون می‌آوردند و صورت مجالس تفکیکی آن را تنظیم می‌کردند و به دست این گروه از راه رسیده می‌دادند.

بر اساس این صورت مجالس تفکیکی که دست به دست می‌گردید، بهای ناچیز زمین به صندوق املاک پهلوی واریز و در دفاتر اسناد رسمی مورد معامله واقع می‌شد و مایملک مردم این منطقه از طرف شاه به این و آن به فروش می‌رفت.^۱ آقای علی اکبر احمدی - کدخدای اسبق یکی از روستاهای علی آباد کتول - می‌گوید:

از جمله بدبخت‌ترین مردم ایران روستای نامتلو در علی آباد کتول بود که آنچه زمین ریشه کن^۲ شده زیر کشت داشتند فروختند به وزیر دربار حسین علاء، آن هم به نام پسرش فریدون علاء، سند صادر نمود و بنا کرد به خلع ید نمودن از زارعین. تازه رسیدیم به اول مصیبت. آنچه زمین‌های ملت بیچاره که در زیر کشت داشتند برای درباری‌ها سند صادر گردید و آنها هم برای تصرف و خلع ید از کشاورزان اقدام نمودند. تا اینکه رئیس املاک عوض شد و شخصی به نام تیمسار مزین نماینده مخصوص شاه، [در سال ۱۳۴۱ ش] اداره املاک گرگان را تحویل گرفت. از طرفی هم دستگاه انتظامی و دادسراها و ژاندارمری‌ها گوش به زنگ بودند که به محض اشاره سرلشکر مزین، بر سر هر کشاورز روستایی که سر راست [اعتراض] می‌کرد می‌آمدند و او را به جای نامعلوم می‌فرستادند. وقتی درگیری روستاییان بدبخت نامتلو شروع شد در نوبت اول بزرگترهای روستا را بردند و در گردان آزادشهر به فلک بستند مثل مکتب‌خانه‌های قدیم که بچه‌ها را به فلک می‌بستند. به طور کلی تمام مردهای روستا از ۱۲ ساله به بالا را بردند گردان گنبد کاووس و عده‌ای را هم به زندان انداختند. زن‌های بیچاره روستایی رفتند جلوی تراکتورهای غاصبان را گرفتند، اما پاسگاه ژاندارمری دلند به سرپرستی گروهبان دارایی، با ۵۶ نفر ژاندارم، زن‌ها را با چوب سیاه‌تلو کتک‌کاری و مجروح نمودند و همه را با صورت‌های پر خون وارد ده کردند. یعنی

۱. منصور گرگانی، مسئله زمین در صحرای ترکمن، ص ۶۷.

۲. منظور ریشه‌های درختان و درختچه‌ها و سایر گیاهان چوبی است که مردم در قدیم آنها را با زحمت فراوان از ریشه می‌کنند تا در آن اراضی کشاورزی نمایند و به این کار هم آباد کردن زمین می‌گفتند. این کار آنقدر طاقت‌فرسا بود که اکنون هم در بین مردم وقتی می‌خواهند سخن از سختی کار کسی به میان آورند، می‌گویند: انگار ونگه کنی کرده است!



یک واقعه عاشورا هم در روستای نامتلو به وجود آمد. بدبختی بدتر اینکه پس از غضب و تصرف زمین‌های روستا با زور سرنیزه، برای برداشت بهره آب‌بها نماینده‌های حسین علاء که یدالله معززی بود و نماینده او هم علی حسینی دنکوب بود، با شکنجه و زور اموال مردم را برای آب‌بها می‌گرفتند و حتی به ناموس مردم تجاوز می‌کردند و اگر احیاناً یک گوساله و یا یک الاغی به پنبه‌های آنها نزدیک می‌شد، فوراً به وسیله تفنگ، تیر شلیک می‌کردند و کسی هم حق شکایت نداشت.^۱

بانک کشاورزی ایران نیز زیر نفوذ معامله‌گران زمین قرار داشت و به اشخاصی که از املاک پهلوی زمین خریداری می‌کردند وام‌های تضمینی می‌داد؛ بدون اینکه مقررات مربوط به این وام‌ها چنین اجازه‌ای را به رئیس و متصدیان شعبه این بانک در گرگان داده باشد. این وام‌ها پیش‌قسط زمین مورد معامله را تأمین می‌کرد. قبول تقاضا برای وام و پرداخت آن به این اشخاص خیلی سریع انجام می‌شد، چون رئیس بانک زیر نفوذ زمین‌خوارانی بود که برای خرید زمین به این منطقه می‌آمدند. حال آنکه اگر یک روستایی از این بانک تقاضای وام می‌کرد، مدت‌ها طول می‌کشید و باید سرگردان می‌ماند تا وام کوتاه‌مدتی برای کشت و برداشت به او می‌پرداختند.

در این سال‌ها سیل پول از استان گلستان، به سوی حساب‌های املاک پهلوی در تهران سرازیر بود. برای اینکه مجسم کنیم که چه میزان پول از بابت زمین‌های این منطقه در طول ۲۵ سال پس از کودتای ۲۸ مرداد به حساب‌های شاه ریخته شده، کافیت بدانیم که ۸۰ درصد از اراضی صحرای ترکمن، توسط املاک پهلوی غضب شده و به فروش رفته است... که تخمیناً ۱۳/۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال از بابت زمین‌های صحرا، پول به حساب‌های شخصی شاه [در آن سال‌ها] ریخته شده است. علاوه بر این مبالغ معتنا بهی هم از اشخاص رشوه گرفته شده که در نظام اداری بنیاد پهلوی، پخش گردیده است. در سال‌های مذکور، بنیاد پهلوی زمین را بر اساس واقعیت موجود نمی‌فروخت. اغلب بیش از آنچه سوابق ثبتی و وضعیت عینی زمین نشان می‌داد، مورد معامله قرار می‌گرفت. اگر قریه‌ای ۷۰۰ هکتار زمین داشت برای آن تا ۱۰۰۰ هکتار سند معامله تنظیم می‌شد. سیصد هکتار زمین اضافی وجود خارجی نداشت.^۲

این مرحله که از حدود سال ۱۳۳۸ به بعد آغاز شد، نارضایتی‌های شدیدی در میان

۱. خاطرات مکتوب ارسالی نامبرده برای مؤلف.

۲. منصور گرگانی، همان، ص ۶۸.



مردم استان گلستان ایجاد کرد. اما برای شاه و مقامات حکومتش اعتراضات عمومی در آن دوره هیچ اهمیتی نداشت. چنانکه مأمور ویژه ساواک در گزارش مورخ ۱۳۴۰/۳/۳۰ خود می‌نویسد:

انتشار تصمیم دولت دایر به تقسیم اراضی شمال بین کشاورزان، تولید عکس‌العمل نامطلوبی بین عشایر شمال به خصوص خراسان و تراکمه ایجاد نموده است و اخیراً که مأمور ویژه از این منطقه بازگشت نموده و با عده‌ای از تراکمه تماس گرفته، گذشته از ناراضی‌های آنها از تصمیم بنگاه املاک پهلوی که مقادیری از اراضی دشت گرگان و گنبد کاووس را به افراد غیر محلی [یعنی همان درباریان] می‌فروشد، یک نوع کینه و عداوتی بین آنها مشاهده کرده و در بعضی نقاط علناً به اراضی فروخته شده تجاوز و محصولات کاشته شده را معدوم می‌کنند. این افراد مدعی هستند که اراضی فروخته شده متعلق به آنها است و شاهنشاه از آنها گرفته‌اند و به افراد غیر تر کمن می‌فروشند.^۱

نظام دادگستری، ژاندارمری، شهربانی، ساواک و فرمانداری محل، همه آلوده زمین خواری شده بودند و همچون سلاح برنده‌ای در خدمت زمین‌خواران تهرانی و درباری، اظهار وجود می‌کردند. در همه جا مقررات، لگد مال می‌شد. تمام دستگاه‌ها به کار افتاده بودند تا زمین‌های مردم کشاورز این منطقه غصب شود و به تصرف تازه‌واردان سرسپرده درآید. زارعان به خاطر دفاع از زمین‌هایشان مصدوم و مضروب می‌شدند. گاهی هم حتی زمین‌خواران، مخفیانه تریاک در خانه زارعان می‌گذاشتند تا آنها را به اتهام سنگین قاچاق تریاک به زندان بیندازند تا متصرفان بتوانند با خیال راحت زمین و تأسیسات آنها را غصب نمایند.^۲

احداث شاه مزرعه گارد سلطنتی در تر کمن صحرا

در سال ۱۳۴۰ محمدرضا پهلوی تصمیم گرفت در کنار مزارع خواهران و برادرانش، گارد سلطنتی خود را نیز صاحب زمین و مزرعه نماید. خاصه آنکه تمام فرماندهان و افسران و حتی بعضی از خویشاوندان آنها در استان گلستان، صاحب زمین شده بودند و اینک نوبت به مجموع درجه‌داران و کادرهای جزء نظامی بود که می‌خواستند سهم

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی کشور.

۲. منصور گرگانی، همان، ص ۷۲-۷۱.

نامشروع خود را از این منطقه بگیرند. دربار شاه از دادن زمین به گارد سلطنتی در ترکمن صحرا چند هدف داشت:

اول اینکه کادرهای گارد سلطنتی را به یک درآمد سرشار موهوم امیدوار می کرد و محبت آنها را نسبت به شاه جلب می نمود. این افراد برای خود آرزوهایی از درآمدهای این مزرعه برای آینده خانواده خود، در سر می پروراندند. (حال آنکه هرگز چنین در

آمدی نصیب آنها نشد. زیرا نظام اداری مزرعه و ضعف مدیریت چنین امکانی را فراهم نکرد.)

دوم اینکه فکر می کردند که از این طریق می توانند احتیاجات گارد سلطنتی را برآورده سازند. در اینجا گوشت، لبنیات، گندم، جو، پنبه تولید کنند تا مورد استفاده گارد قرار گیرد و در صنایع نساجی ارتش به کار افتد. (این منظور نیز حاصل نشد و پس از ۱۷ سال که از تصرف این مزرعه می گذشت، هنوز تلاش های گارد سلطنتی به جایی نرسیده بود که رژیم شاه واژگون شد.)

سوم اینکه می خواستند سیاست پراکنده کردن و بی سر و سامان نمودن مردم ترکمن را از این طریق نیز اجرا کنند تا ترکمن ها مزارع خود را یکجا از دست بدهند و زمین های آبا و اجدادی خود را رها کرده و برای همیشه منطقه مذکور را ترک نمایند.

چهارم اینکه آنها می خواستند گارد سلطنتی به عنوان قدرتی برای سرکوب ترکمن ها مورد استفاده قرار گیرد. کما اینکه به کرات دیده شد مردم را شلاق می زدند، ایجاد رعب و وحشت می نمودند و در این منطقه قدرتی بالاتر از دولت، ساواک، ژاندارمری و غیره به وجود آوردند. تا آنجا که پس از استقرار، سال ها آب رودخانه گرگان رود را به مزارع خود و فرماندهان خود، اختصاص دادند، و قرا پایین دست را در تشنگی و تنگنای شدید نگه داشتند و نمی گذاشتند صدای کسی هم در بیاید و اگر هم کسی شکایت می کرد، فوراً جلوی آن را می گرفتند و صدایش را خفه می کردند.

برای تأسیس این مزرعه، ابتدا افسران گارد و کارشناسان به محل آمدند و کلیه زمین های صحرای ترکمن را مورد بازدید قرار دادند. آنها «انبار اولوم» که یکی از قراء استرداد بود و شاه در دادگاه های دادگستری محکومیت یافته، و قوه قضاییه خرده

رژیم شاه تصور می کرد پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ و اقدامات شدید پلیسی و غربی کردن جامعه و سرکوب و خانه نشین شدن مخالفان و حیث و میل اراضی مرغوب کشاورزان، می تواند بر مشکلات اجتماعی فایق آید در صورتی که چنین نشد. حتی کمک های سخاوتمندانه امریکا به دولت کودتا هم تأثیر دلخواه آنان را نداشت





اوضاع اقتصادی - اجتماعی ایران پس از کودتا آنقدر وخیم بود که هر روز خطر بروز و ظهور اعتراضات اجتماعی را افزایش می‌داد. به همین سبب کمک‌های امریکا به دولت‌های پس از کودتا ادامه یافت به طوری که گاهی این کمک‌ها «شصت درصد هزینه‌های دولت ایران» را تشکیل می‌داد. علاوه بر این وام‌های طویل‌المدت زیادی نیز به دولت‌های پس از کودتا داده شد

مالکان ترکمن را مالک شناخته بود، را انتخاب کردند. در زمستان سال ۱۳۴۰، اراضی این قریه زیر کشت غله بود و قسمتی هم برای کشت پنبه سال بعد آماده شده بود. سبزی و خرمی مزارع، خاکریزها، نهرکشی‌ها، درختکاری‌ها، مورد توجه افسران و کارشناسان گارد سلطنتی واقع شد و به همین جهت همه نیروهایشان بسیج شدند تا قریه مزبور را متصرف و صاحب شوند. بالاخره از طرف مهندس

رهبر رئیس املاک وقت شش دانگ قریه انبار اولوم، به گارد سلطنتی شاه واگذار شد. صاحبان زمین‌ها به ژاندارمری و ارتش جلب شدند و با تهدید و فشار، از بعضی از آنها اسنادی گرفتند دایر بر اینکه آنها با میل و رضایت خود زمین‌هایشان را به گارد سلطنتی تحویل داده‌اند.

بعضی از افسران گارد، وقاحت را به جایی رسانده بودند که همچون داش‌ها و کلاه‌مخملی‌های محلات تهران [لات‌های مست بزن بهادر] با کشاورزان مظلوم، عرض اندام می‌کردند و در برابر آنها عربده می‌کشیدند، تا به آنها بفهمانند که چنانچه کسی در انبار اولوم بجنبد، در پنجشنبه بازار آقلا شلاق خواهد خورد. علاوه بر این یک گروه از افسران و سربازان گارد سلطنتی، با وسایل جنگی در ترکمن صحرا به حرکت درآمدند و انبار اولوم را اشغال نمودند. فرماندهان گارد سلطنتی و در رأس آنها اوپسی - جلا ۱۷ شهریور سال ۵۷ تهران - از تسخیر انبار اولوم آنچنان مغرور و مشعوف بودند که انگار آن سوی رود اترک را تسخیر کرده‌اند. لذا گاردی‌ها با این ترفند بر انبار اولوم تاختند و بلافاصله تمام زمین‌های زراعتی و تأسیسات مردم ترکمن را به تصرف خود درآوردند، بدون آنکه دیناری بابت سرمایه‌گذاری‌های انجام‌شده توسط مردم بپردازند. صدای اعتراض زارعان در همه جا طنین افکند، ولی اثری نبخشید. زیرا فرماندهان گارد سلطنتی به پشتیبانی دربار بر همه جا و همه مراکز قضایی و امنیتی مسلط بودند.

پس از تسخیر انبار اولوم، نوبت به زمین‌های قریه حبیب ایشان، یلمه و غیره رسید. فرماندهان گارد، تمام این قسمت از صحرای ترکمن را برای خود، و ایادی خود و بعضی از متمولینی که در خدمت آنها بودند، خریداری کردند. چنانکه مزرعه آریادشت توسط

همین افسران طاغوتی به وجود آمد و آب رودخانه گرگان رود به این مزارع اختصاص یافت و حتی مردم روستاهای پایین دست را از آب آشامیدنی هم محروم کردند، به طوری که مردم برای تهیه آب، کف خشک رودخانه گرگان را می‌کنند و بن آب‌های متعفن جمع شده در گودال‌ها را گردآوری و کاسه کاسه، این بن آب‌ها را در کوزه‌های خود می‌ریختند و به مصرف شرب خود می‌رساندند. در حالی که موتورهای پر قدرت گارد سلطنتی و فرماندهان گارد و ایادی آنها آب را می‌کشید و به مزارع غاصبانه خود می‌رساندند. گارد سلطنتی موفق شد آب سد و شمشیر را به مزرعه خود بکشاند. سازمان برنامه سال‌ها مقاومت کرد که آب سد در قسمت جنوب رودخانه گرگان که اراضی مرغوب‌تری دارد و اقتصادی‌تر است مصرف شود که به نفع مردم هم بود، ولی حریف فرماندهان گارد سلطنتی نشد و ناگزیر قسمتی از بودجه دولت را صرف کانال‌کشی زمین‌های گارد نمود.^۱

برای آنکه با جنایت‌های افسران گارد شاهنشاهی در استان گلستان به ویژه ترکمن صحرا بیشتر آشنا شوید، به گزارش محرمانه مورخ اول اسفند سال ۱۳۴۰ ش ساواک کشور که مؤید عملیات ظالمانه و غاصبانه گاردی‌ها می‌باشد، توجه فرمایید:

هفته گذشته در تعقیب شکایات متعدد اهالی گرگان از افسر اعزامی گارد شاهنشاهی ستوان یکم امیری که برای دریافت زمین سرکار سرهنگ هاشمی‌نژاد و سرکار سرگرد دکتر کمال جهت رسیدگی به گرگان رفتند، نامبردگان صبح روز جمعه ۲۷/۱۱/۴۰ مراجعت کرده‌اند و طبق اظهارات سرگرد کمال رفتار و حرکات افسر اعزامی ظرف دو هفته‌ای که به گرگان رفته رضایت‌بخش نبوده است و ستوان یکم امیری به محض ورود ۲ نفر از سربازان خود را که مجهز به مسلسل دستی بوده‌اند گارد خود قرار داده و در تمام اوقات در شهر در خیابان با دو نفر گارد مسلح حرکت می‌کرده است. ضمناً برای تحویل زمین‌های سهمی گارد و زمین‌های آقای هیراد که مدت‌هاست نتوانسته تحویل بگیرد متوسل به اسلحه شده و با یک مشت سرباز مسلح، زمین‌های کشت شده مردم را شیار کرده و حتی یکی از رعایا را کتک زده است. بدین معنی که اول دستور داده است او را از پشت ببندند و سپس وی را مورد شتم و ضرب قرار داده است و بیشتر شکایات مردم در مورد زمین آقای هیراد



است... اما زمین آقای هیراد که از طرف اداره املاک به نامبرده داده شده مدت‌هاست از طرف اهالی کشت و کار می‌شود و اهالی حاضر نیستند کشت و کار آنها از بین برود به طوری که گفته می‌شود، ستوان امیری از چندین نفر از امرا و اشخاص مختلف که تا به حال نتوانسته‌اند زمین‌های خود را تحویل بگیرند و کالت‌نامه گرفته و با آنها قول داده زمین‌ها را با زور سرنیزه و سرباز تحویل بگیرد. نامبرده پس از ورود به منطقه، اهالی را دور خود جمع کرده و به سران و خان‌های محل دستور داده که شما باید هر هفته به دیدن من بیایید و از من دستورالعمل بگیرید و به آنها ابلاغ کرده است هر کسی بخواهد از امر من سرپیچی کند خودم شخصاً او را تنبیه می‌کنم. ظرف هفته گذشته به خاطر همین اعمال یکی، دوبار از طرف مردم و اهالی علیه نامبرده تظاهراتی شده، یک مرتبه راه عبور او را آب انداختند، به طریقی که جیب حامل وی در گل فرو رفته، بعد جیب را سنگباران کرده‌اند. ضمناً روز ۲۸/۱۱/۴۰ تلگرافی از گرگان به گارد شاهنشاهی رسیده که در آن تلگراف ستوان امیری توسط بی‌سیم لشکر از فرمانده گارد تقاضا کرده است رئیس سازمان امنیت گرگان را که تازگی عوض شده در پست خود ابقا نمایند. (سرهنک طهماسبی) البته پس از رفتن سرهنک هاشمی نژاد و سرگرد دکتر کمال، اوضاع آرام شده زیرا نامبردگان پس از مذاکره با اهالی و یکی از خوانین آنها به نام جرجانی اختلاف را به طور کدخدامنشی حل کرده‌اند و رعب و هراسی را که از ستوان امیری ایجاد شده بود برطرف کرده‌اند. به طوری که اهالی پس از توقف چندروزه هیئت بازرسی به گرگان، طی تلگراف مجددی شکایت خود را پس گرفته‌اند. طبق اظهار نظر سرهنک هاشمی نژاد و سرگرد دکتر کمال، چنین استنباط می‌شده، چون منطقه مرزی است و اصولاً تقسیم املاک برای جلب رضایت و آسایش مردم آنجا صورت گرفته اعمال آقای ستوان امیری به هیچ وجه مناسب و شایسته نبوده و اگر قرار باشد گارد مزرعه‌ای در آنجا احداث نماید باید افسران و درجه‌داران، نهایت محبت را نسبت به مردم ابراز داشته و از ایجاد هر گونه اختلاف و سوء تفاهم جلوگیری نمایند.^۱

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی کشور.

کلام آخر

رژیم شاه تصور می کرد پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ و اقدامات شدید پلیسی و غربی کردن جامعه و سرکوب و خانه نشین شدن مخالفان و حیف و میل اراضی مرغوب کشاورزان، می تواند بر مشکلات اجتماعی فایق آید در صورتی که چنین نشد. حتی کمک های سخاوتمندانه امریکا به دولت کودتا هم تأثیر دلخواه آنان را نداشت. با آنکه از سوی کاخ سفید «بی درنگ پس از کودتا حدود ۶۸ میلیون دلار به ایران داده شد که عمدتاً برای تکمیل بودجه دولت ایران به کار رفت. این مبلغ برابر با یک سوم درآمد تخمینی ایران از نفت بود که ایران در نتیجه محاصره نفتی بریتانیا از ماه مه ۱۹۵۱ از دست داده بود.»^۱ اوضاع اقتصادی - اجتماعی ایران پس از کودتا آنقدر وخیم بود که هر روز خطر بروز و ظهور اعتراضات اجتماعی را افزایش می داد. به همین سبب کمک های امریکا به دولت های پس از کودتا ادامه یافت به طوری که گاهی این کمک ها «شخصت در صد هزینه های دولت ایران»^۲ را تشکیل می داد. علاوه بر این وام های طویل المدت زیادی نیز به دولت های پس از کودتا داده شد. همه این کمک های مالی و اقتصادی و نظامی^۳ و سیاسی که تاده سال پس از کودتا ادامه داشت برای این بود که به گفته یکی از محققان امریکا (آقای گازپوروسکی) توان رژیم شاه برای «سرکوبی گروه های اجتماعی داخلی»^۴ افزایش یابد. اما با این وجود گاهی اعتراضات اجتماعی مثل آتش زیر خاکستر در شهرها و خاصه روستاهای دشت گرگان و نیز محیط های دانشجویی تهران بروز و ظهور می کرد. به ویژه آنکه خود دولت مردان شاه هم می دانستند که با گذشت سال ها از کودتا و اعمال سیاست های امریکا در ایران، و با وجود دریافت کمک های فراوان هنوز نارضایتی عمومی در همه عرصه ها مشاهده می شود. چنانکه آقای جعفر شریف امامی - نخست وزیر وقت - در سال ۱۳۳۹ در مجلس سنا اعلام کرد:

روزی که دولت تشکیل شد ما نگرانی از وضع اقتصادی مان داشتیم. [ولی] تنها مشکل ما همین یکی نبود. مشکل اساسی ما ناراحتی و عدم رضایت مردم کشور بود.^۵

۱. مارک ج. گازپوروسکی، سیاست خارجی امریکا و شاه، ترجمه جمشید زنگنه، تهران، رسا، ۱۳۷۳، ص ۲۲۸.

۲. همان، ص ۲۳۳.

۳. هدف امریکا از بازسازی و تقویت ارتش و سازمان های نظامی و انتظامی ایران، علاوه بر کاربرد آنها در سرکوب مخالفان داخلی، این بود که اهرمی هم باشد در برابر اهداف توسعه طلبانه شوروی کمونیست.

۴. البته این کمک ها تا سقوط شاه در بهمن سال ۵۷ هیچ گاه قطع نشد بلکه به صورت فزاینده در قالب طرح های عمرانی و تغذیه برای صلح و تقویت بنیه نظامی ادامه یافت.

۵. کیهان، ۱۳۳۹/۷/۲۷.





شاه که از این وضعیت بسیار نگران بود و از نارضایتی‌های مردم مسلمان به شدت وحشت داشت، چندی بعد با سفر به امریکا خواستار چاره‌اندیشی سران کاخ سفید و حمایت آنان از حکومت متزلزل و در معرض خطر خود شد و این گونه بود که نسخه «انقلاب سفید» از سوی کندی - رئیس‌جمهور امریکا - برای محمدرضا شاه پیچیده شد و به او اطمینان دادند که برای اجرای این برنامه از او پشتیبانی خواهند نمود. در همان ایام روزنامه اطلاعات خبر این موضوع را به طور سربسته چنین نوشت: «شاهنشاه اطمینان یافتند که امریکا پشتیبانی سیاسی و نظامی خود را از ایران ادامه خواهد داد. دستگاه دولتی امریکا نیز به نوبه خود اطمینان یافت که شاهنشاه یک متحد استوار است.»^۱ و این همان برنامه‌ای بود که تا پایان عمر رژیم شاه که با پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن سال ۵۷ به سر آمد محور همه سخنان داخلی و خارجی شاه و دستگاه‌های تبلیغاتی و سیاسی و اقتصادی حکومتش بود.